



یک «بورژوازی» خودمعرّف در اوایل انقلاب فرانسه: میلیشای بورژوا، روزهای باستیل ۱۷۸۹، و پیامدهای آنها

میکا آلیا

ترجمه خسرو آقایی

پیشگفتار مترجم

میکا آلیا در مقاله «یک» بورژوازی " خودمعرّف در اوایل انقلاب فرانسه"، این تصور که انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه فقط به گونه‌ای منفعلانه، یا غیرمستقیم، بورژوایی بوده است را زیر سوال می‌برد. او در تمایز و تقابل با روایت‌های رقیب بر این تاکید می‌کند که که عده‌ای که خود را مشخصاً بورژوا می‌دانسته و معرفی می‌کرده‌اند، درصدد کنترل اوضاع برآمده و با هویت و پرچم خود رهبری را به دست گرفتند، هرچند که واضح‌ترین نمود هویت طبقاتی‌شان، نه در «مجمع منزلت‌های سه‌گانه»، بلکه در «میلیشای بورژوا» بوده است.

مقاله را جذاب یافتم اما ترجمه‌اش زمانی برایم اولویت یافت که تصادفاً به متن سخنرانی جالب توجهی از مراد فرهادپور برخوردیم، سخنرانی‌ای با عنوان «تاملاتی درباره زمان انقلابی» که مرداد ۹۶ در نشستی در موسسه پرسش ایراد شد و متعاقباً در روزنامه شرق انتشار یافت. فرهادپور در آن سخنرانی از موضوعاتی صحبت به میان می‌آورد که به شکلی دیگر دغدغه میکا آلیا نیز است (انتساب صفت بورژوایی به انقلاب، عاملیت انقلابی اقشار اجتماعی، انقلاب انفعالی و ...). از سوی دیگر اما، فرهادپور گزاره‌هایی را مطرح می‌کند که بیم آن می‌رود که خواننده را درخصوص برخی مشخصه‌های مهم رویدادی چون انقلاب فرانسه به اشتباه بیندازد، آن هم در شرایطی که با قَلت منابع در دسترس و مرتبط با تاریخ‌نگاری انقلاب فرانسه مواجهیم. اجازه دهید بخش بحث‌برانگیزی از این سخنرانی را در اینجا بیاورم و در عین حال از خوانندگان دعوت کنم که متن کامل را یافته و بخوانند:

« ولی در تاریخ، اصلاً انقلابی نیست که بورژوازی در آن شرکت کرده باشد. بورژوازی ترسو ترین و محافظه کارترین و به لحاظی پست فطرت ترین طبقه کل تاریخ است. اشراف بارها و بارها برای امتیازات فئودالی خودشان شخصاً جنگیده‌اند، ولی بورژوازی واقعا به خیابان نمی‌آید. آنچه به عنوان انقلاب بورژوایی مطرح می‌شود، مردمی هستند که دست به طغیان زده‌اند، فرودستان، کارگران، حتی پاپتی‌ها به اضافه دهقان‌ها و سربازان و زنان و غیره. هیچ وقت اثری از بورژوازی نیست بلکه بورژوازی از نتایج این قضیه بهره‌مند می‌شود. فاعل واقعی نیز همان دولت تامه است. یعنی در تمام این موارد، دولت از بالا - به شیوه اصلاحات ارضی ایران - قدرت ماورای اقتصادی خود را به کار گرفته تا زمینه را برای غارتگری بورژوازی فراهم کند - یا به تعبیر گرامشی، انقلاب انفعالی - ولی بورژوازی خودش در این قضیه نقشی نداشته.»

آیا واقعا همینطور است که فرهادپور می‌گوید؟ به اتکای مقاله آلیا، می‌بایست ادعای عدم مشارکت بورژواها در آنچه که می‌توان سیاست خیابانی‌اش نامید را مردود دانست.

فرهادپور در صحبت‌هایش دو ایده را مورد انتقاد قرار می‌دهد، یکی قائل شدن به صفت بورژوایی برای انقلاب و دیگری مشارکت بورژوازی در انقلاب. فرهادپور اولی را، در صورتی که به معنای پذیرش دومی باشد، مردود می‌شمارد اما در عین حال تلویحا می‌پذیرد که تا جایی که صحبت بر سر بهره‌مندی بورژوایی از نتایج انقلاب است، می‌توان از انقلاب بورژوایی سخن به میان آورد، اما نه هیچگاه انقلابی که توسط بورژوازی انجام گرفته باشد. نزد فرهادپور، ایده انقلاب بورژوایی، مقدم‌تر دانسته شده اما متعاقبا به معنایی دیگر پذیرفته می‌شود (انقلاب انفعالی) اما انقلاب بورژوازی به کلی رد می‌شود.

آلیا درباره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه خلاف این را می‌گوید و آنچه که نقل قول از فرهادپور را به مدخل مناسبی برای بحث آلیا درباره نقش بورژوازی در اوایل انقلاب ۱۷۸۹ بدل می‌سازد کُتراستی است که میان رویکرد او و روایت آلیا وجود دارد. آلیا می‌نویسد: «این مقاله درصدد است تا هویت "بورژوا" را نه به مثابه یک برساخت پسینی (بعدا ساخته شده)، بلکه به عنوان یک مقوله فعال و تقابلی که توسط خود انقلابیون دوره متقدم انقلاب فرانسه شکل گرفت نشان دهد.» حریف او در این میان، مشخصاً مورخین متعلق به جریان پسا-تجدیدنظرطلبانه تاریخ نویسی انقلاب فرانسه است که «اینکه اصلاً یک "بورژوازی" انقلابی خود-معرف در آن دوران وجود داشته باشد را بیش از پیش مورد تردید قرار داده و به پرسش گرفتند؛ این روندی بود که با انتشار "افسانه بورژوازی فرانسوی" اثر سارا مازا در سال ۲۰۰۳ به اوج خود رسید. در این کتاب به صراحت عنوان شده بود که انقلابیون "هیچ شیوه بیانی یا ایدئولوژی‌ای که توجیه‌کننده رهبری طبقه متوسط یا طبقه متوسط بالاتر باشد تولید نکردند". برای بسیاری از تاریخ نگاران "پساتجدیدنظرطلب" به نظر نمی‌رسید که هویت‌های طبقه متوسطی انقلابی در آن زمان وجود داشته باشند.»

به زعم آلیا، پاسخ‌هایی که به این تز سارا مازا داده شده است نابسند بوده‌اند. مورخان «عمدتاً بر منافع مادی‌ای که طبقات متوسط در فرانسه سده هجدهم کسب کرده‌اند تأکید داشته‌اند، به این معنا که نشان داده‌اند که این قبیل

گروه‌ها، حتی اگر خود را بورژوازی نمی‌پنداشته‌اند، از جنبه‌هایی مثل یک بورژوازی عمل کرده‌اند» یا به قول فرهادپور، بورژوازی «از نتایج این قضیه بهره‌مند» شده است. آلیا ایراد می‌گیرد که این مورخان، تغییرات اقتصادی و مادی طی سده هجدهم را «حداکثر در شکل یک انقلاب بورژوایی بی صدا» به تصویر کشیده‌اند. در اینجا هم شباهت با «انقلاب انفعالی» که فرهادپور از گرامشی به عاریت گرفته است چشمگیر است. آلیا در نسبت با رویکردهای دیگر، دیدگاه خود را اینگونه جمع‌بندی می‌کند: «این دیدگاه هم طبقه‌بندی متداول از روزهای باستیل به عنوان یک "انقلاب مردمی" را، که مشهورترین مصداقش آثار لفوره است، به چالش می‌کشد و هم رقیبی است بر دعاوی سارا مازا و دیگر "پساتجدیدنظرطلب‌ها" از این لحاظ که چیزی را جای‌یابی می‌کند که آنها غایب اعلام کرده بودند، یعنی یک هویت بورژوای انقلابی، که نه فقط حضور دارد بلکه با ایجاد یک میلیشیای بورژوا قیام مرکزی انقلاب فرانسه را بسیج می‌کند.»

اما آیا با خواندن مقاله آلیا کم و بیش به همین گفته فرهادپور نمی‌رسیم که «بورژوازی ترسوترین و محافظه‌کارترین و به لحاظی پست‌فطرت‌ترین طبقه کل تاریخ است.»؟ چه بسا که آلیا و فرهادپور در این خصوص کاملاً همدل باشند. آیا در روایتی که آلیا به دست می‌دهد بورژوازی یک طبقه انقلابی است یا که برعکس، ضد انقلابی؟ حرف آلیا چیز دیگری است؛ بورژوازی صرفاً «از نتایج این قضیه بهره‌مند» نشد بلکه در ۱۷۸۹، از همان نخستین روزها و با هویت و نام خودش به میدان آمد تا مهار رویدادها را به دست گرفته و به آنها سمت و سو دهد. آیا این بدین معنا است که در طول تاریخ همواره و در همه جا شاهد چنین فرمی از کنش سیاسی در جهت منافع بورژوایی هستیم؟ پاسخ منفی است، اما شناخت ما از هستی‌شناسی سیاسی ناقص خواهد بود اگر با فرمهای تاریخی متفاوت کنش ورزی و اثربخشی ناآشنا باشیم. مقاله آلیا که کمتر از یک دهه از انتشار آن می‌گذرد و آن را می‌توان از تازه‌ترین مداخلات نظری در موضوع انقلاب فرانسه دانست، فرصت مغتنمی است برای ورنانداز کردن مجدد ایده عاملیت تاریخی، بالاخص در انقلاب‌ها. در اینجا از سخنرانی فرهادپور در اصل به عنوان وسیله‌ای جهت پررنگ کردن خطوط تمایز تئوریک استفاده شد و مقصود، عمدتاً تلاش در جهت تدقیق گزاره‌های آن سخنرانی بوده است.

در انتها از آقای عادل ایرانخواه تشکر می‌کنم که با حوصله زیاد متن ترجمه را خوانده و با ارائه پیشنهادات، به بهبود نثر آن کمک کرد.

بهمن ۱۴۰۰

در شب ۱۲ جولای سال ۱۷۸۹، در عمارت شهرداری پاریس، واجدین حق رای^۱ متعلق به منزلت سوم^۲ و ساکن پایتخت، گرد هم آمدند تا برای هماهنگ‌سازی اقدامات تدافعی علیه کسانی که بیم آن می‌رفت قصد جان و اموالشان را کرده باشند تصمیماتی اتخاذ کنند.^۳ قرار شد یک میلیشای بورژوا^۴ بسیج شود تا به این ترتیب بتواند قیام رو به گسترشی را که همان بعدازظهر آغاز شده بود کنترل کنند. اعضای این میلیشیا از میان خود آنها انتخاب شده و سازمان‌دهی‌اش بواسطه مناطق رای‌گیری^۵ انجام می‌گرفت.^۶ اما نخستین آماج این میلیشیا نه نیروهای سلطنتی که در پایتخت گشت می‌زدند بلکه فرودستان پاریسی متهم به شورش و تاراج بودند. شهرداری نوپای پاریس اعلام کرد که «واجدین حق رای به هیئت شهروندان مسلح^۷ در خواهند آمد تا به نام کشور^۸، تمامی تجمعات فتنه‌انگیز را از میان برداشته و خود بر جای آنها قرار گیرند»^۹}. یک روز و نیم بعد و فقط پس از خلع سلاح تحمیلی توده‌های قیام‌کننده بود که نیروهای میلیشای بورژوا رهبری حمله مشهور ۱۴ جولای به قلعه باستیل را به دست گرفتند. پاریسی‌ها نه از خلال یک قیام متحدانه بلکه تحت رهبری نیرویی که خود را هم‌اوردجویانه «بورژوا» تعریف می‌کرد انقلابی شدند.

به ندرت موضوعی یافت می‌شود که به اندازه نقش بورژوازی در انقلاب فرانسه از چنین تاریخ‌نگاری غنی‌ای برخوردار باشد. تفاسیر قرن نوزدهمی انقلاب فرانسه در غلبه تاریخ‌نگاران لیبرال متقدم بود که

¹ voters

² Third Estate

^۳ م. جامعه فرانسه پیش از انقلاب ۱۷۸۹ شامل سه رسته یا سه منزلت بود: روحانیون منزلت نخست بودند، اشراف منزلت دوم محسوب می‌شدند، و باقی جمعیت را منزلت سوم می‌دانستند که از تجار و صاحبان کسب و کار و به طور کلی نخبگان ثروتمند تا پیشه‌وران و دهقانان و کارگران را شامل می‌شد. نویسنده در اینجا از بخشی از جمعیت منزلت سوم در پاریس صحبت می‌کند که به این خاطر که از اقبشار ثروتمند بودند، مجاز بودند در حکمرانی محلی این شهر مشارکت کرده و حق رای داشته باشند.

⁴ milice bourgeoise

⁵ voting districts

^۶ چنان که در ادامه خواهید خواند، پاریس در آن زمان به شصت منطقه رای‌گیری تقسیم شده بود. این تقسیم‌بندی جزئی از ساز و کار شهرداری‌ها محسوب می‌شد. شهرداری پاریس و بسیاری شهرهای دیگر فرانسه در این زمان به تازگی تحولاتی را از سر گذرانده بودند («انقلاب‌های شهرداری»); ثروتمندان منزلت سوم در نتیجه شورش‌های نان و بیزاری عمومی از امتیازات متعلق به منزلت اول و دوم، زمامداران پیشین را کنار زده و بر شهرداری‌ها مسلط شده بودند.

⁷ citoyens armés

⁸ patrie

تصرف قدرت توسط «منزلت سوم» را ماحصل سرنگونی یک سامان سیاسی منحصر اشرافی توسط یک طبقه متوسط بالنده می‌دیدند. {۲} بورژوازی - واژه‌ای که پیشتر برای نامیدن بازرگانان، مالکین و اهل فن شهرنشین استفاده می‌شد - از آن پس به طور کلی برای نامیدن انقلابیون متمدن^۹ مورد استفاده قرار گرفت. به نیمه قرن بیستم که می‌رسیم دانش‌پژوهانی چون ار. پالمر^{۱۰} و ژاک گودشو^{۱۱} را داریم که عروج بورژوازی را نقطه‌عطفی در کل «عصر انقلاب‌های آتلانتیک»^{۱۲} قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، که همپای انقلاب کوشندگی^{۱۳} و انقلاب صنعتی آن دوران پیش رفته‌اند، تلقی می‌کنند.^{۱۴} {۳} در همین برهه همچنین شاهد هستیم که چرخش نظری «تاریخ اجتماعی» در تاریخ‌نگاری اروپا و آمریکای شمالی نیز یک «بورژوازی» بالنده را در مرکز تغییرات قرن هجدهم جای می‌دهد. {۴} یورگن هابرماس در سال ۱۹۶۲ و در حرکتی معروف درصدد برآمد تا بواسطه آنچه که خود یک «فضای عمومی بورژوا» توصیف می‌کرد و با بررسی چگونگی جایگزینی ساختارهای سیاسی محدود رژیم کهن با یک جامعه مدنی جدید فراگیرتر، به درکی از پویایی‌های اواخر قرن هجدهم برسد. {۵} هرچند بسیاری از تاریخ‌نگاران از واژه «بورژوا» صرفاً به مثابه یک مقوله تحلیلی واپس‌نگرانه^{۱۵} استفاده می‌کنند،^{۱۶} در نظر اغلب تاریخ‌نگاران سده‌های نوزدهم و بیستم، عروج بورژوازی از پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی اساسی دوران مدرن جدایی‌ناپذیر است.

کارل مارکس، در دهه ۱۸۴۰ و متأثر از تاریخ‌نگاران لیبرال متقدم، نظریه تاریخی رادیکال خود را مطرح کرد. او بر این باور بود که جامعه مدرن از دو مرحله گذر خواهد کرد: نخست مرحله «انقلاب‌های بورژوا» - که در آنها طبقه بازرگان و طبقه صنعتی روبه‌رشد قدرت را به تصاحب در می‌آورند - و سپس

^۹ Propertied : صاحب دارایی

¹⁰ R.R. Palmer

¹¹ Jacques Godechot

^{۱۲} م. منظور از انقلاب‌های آتلانتیک، موج انقلابی‌ای است که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قن نوزدهم فرانسه، ایالات متحده آمریکا، مشترک المنافع لهستان-لیتوانی، هائیتی، ایرلند و آمریکای تحت سلطه اسپانیا را درنوردید.

¹³ industrious revolution

^{۱۴} م. انقلاب کوشندگی (industrious revolution) به دورانی از تاریخ اروپا در فاصله تقریبی سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ ارجاع دارد که طی آن افزایش چشمگیری در بهره‌وری خانوارها و تقاضای مصرفی پدید آمد و با این وجود هنوز از نوآوری‌های فناورانه‌ای که وجه ممیزه انقلاب صنعتی بودند خبری نبود.

¹⁵ Post-facto

^{۱۶} م. یعنی به عنوان مقوله‌ای که در نه در زمان خود وقایع تاریخی مورد بررسی بلکه متعاقباً بر ساخته شده است.

یک انقلاب دوم پرولتاریایی در راستای منافع کارگران. مارکس در چند جا و مشهورتر از همه در مانیفست کمونیست اعلام کرده است که در دوران‌های اخیر بورژوازی با تصرف دستگاه دولت، الغاء امتیازات رژیم کهن و پایه‌گذاری قوانین لیبرال در جهت منافع خود، «نقشی بسیار انقلابی» ایفاء کرده است. {۶} طی سه ربع نخست قرن بیستم و ذیل نام تاریخ نگاران متبحری چون آلبر ماتیز^{۱۷}، جورج لفور^{۱۸} و آلبر سابول^{۱۹}، تفاسیر «مارکسیستی» بر مطالعه انقلاب فرانسه در آکادمی‌های این کشور غلبه داشته است. {در این آثار} انقلاب فرانسه اغلب در هیئت خیزش‌های متوالی طبقات متفاوت به تصویر کشیده شده است، چیزی که به عنوان نمونه در *Quatre-vingt-neuf* نوشته لفور می‌بینیم: نخست یک شورش اشرافی در ۱۷۸۷-۱۷۸۹، سپس یک انقلاب بورژوازی در بهار ۱۷۸۹ که با تاسیس یک «مجمع ملی»^{۲۰} به اوج خود می‌رسد و سپس یک «انقلاب مردمی» که هم در شهرستان‌ها و هم در قیام باستیل در پاریس رخ می‌دهد. {۷} با این حال و با آنکه بخش اعظم بهترین کارهای مارکسیستی در سده بیستم بر جنبش‌های مردمی انقلابی که به زعم آنها مقوم گرایش تاریخی پیشرو بوده‌اند متمرکز است - به عنوان نمونه می‌توان از تز دکترای لفور با عنوان «دهقانان شمال در دوران انقلاب فرانسه» و «سان-کولوت‌های پاریس در سال دوم انقلاب» نوشته سابول نام برد - به ندرت مطالعه جزءنگرانه‌ای داریم که به بررسی نگرش‌های انقلابیون طبقه‌متوسطی پرداخته باشد. {۸} «آگاهی» بورژوازی، علیرغم آنکه یک شالوده مهم تفسیر مارکسیستی است، در اغلب موارد فقط فرض گرفته شده است.

تا همین چند دهه اخیر، سنت محافظه‌کار تاریخ‌نگاری، تنها تفسیر عمده‌ای بوده که با اهمیت قائل شدن برای «بورژوازی» انقلابی فرانسوی مخالفت می‌ورزیده است و با وام گرفتن از رساله‌های بنیان‌گذارانه محافظه‌کارانی چون ادmond بورک^{۲۱} و ژوزف دو مایستر^{۲۲}، بر عدم مشروعیت و مخرب بودن انقلاب فرانسه تاکید داشته است. {۹} فرانسوا فور^{۲۳}، که طی پانزده سال منتهی به دوستمین سالگرد انقلاب فرانسه در خط مقدم حمله بر تفسیر «مارکسیستی» جای داشت، این انقلاب را نه یک منازعه طبقاتی بلکه شاخ و برگ پیدا کردن یک گفتمان جدید خشونت‌بار تلقی می‌کرد که بر ایده «اراده عمومی»^{۲۴} تکیه

17 Albert Mathiez

18 Georges Lefebvre

19 Albert Saboul

20 National Assembly

21 Edmund Burke

22 Joseph de Maistre

23 François Furet

24 *volonté générale*

داشت. {۱۰} فوره در شالوده‌شکنی‌اش از تفاسیر اجتماعی پیشین از انقلاب فرانسه تا اندازه ای از آثار «تجدیدنظرطلبانه» تاریخ‌نگاران آنگلو-آمریکایی دهه‌های ۶۰ و ۷۰، کسانی چون آلفرد کوبان^{۲۵}، جورج تیلور^{۲۶} و ویلیام دوایل^{۲۷} بهره می‌جست که تضادها و چنددستگی‌ها در میان بورژوازی دوره متاخر رژیم کهن را برجسته می‌کردند، بورژوازی‌ای که عمدتاً همچنان دلمشغول کسب امتیازات و پذیرفته شدن در جامعه اشرافی بود.^{۲۸} این تاریخ‌نگاران بخش اعظم دوران متقدم انقلاب فرانسه را برحسب پیشبرد یک همکاری میان اشراف لیبرال و منزلت سوم تفسیر می‌کردند. {۱۱} تاریخ‌نگاران بعدی اینکه اصلاً یک «بورژوازی» انقلابی خودمعرف در آن دوران وجود داشته باشد را بیش از پیش مورد تردید قرار داده و به پرسش گرفتند؛ این روندی بود که با انتشار «افسانه بورژوازی فرانسوی»^{۲۹} اثر سارا مازا^{۳۰} در سال ۲۰۰۳ به اوج خود رسید. در این کتاب به صراحت عنوان شده بود که انقلابیون «هیچ شیوه بیانی یا ایدئولوژی‌ای که توجیه‌کننده رهبری طبقه متوسط یا اقشار بالایی طبقه متوسط باشد تولید نکردند». {۱۲} بسیاری از تاریخ‌نگاران «پساتجدیدنظرطلب» نشانه‌ای از وجود هویت‌های طبقه متوسطی انقلابی در آن زمان نمی‌دیدند. {۱۳}

تز مازا بالاخص مباحثات فراوانی را در پی داشته است و با این حال جواب‌هایی که از جانب تاریخ‌نگاران اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به این تز داده شده عمدتاً بر منافع مادی‌ای که طبقات متوسط در فرانسه سده هجدهم کسب کرده‌اند تاکید داشته‌اند، به این معنا که نشان داده‌اند که این قبیل گروه‌ها، حتی اگر خود را بورژوازی نمی‌پنداشته‌اند، از جنبه‌هایی مثل یک بورژوازی عمل کرده‌اند. {۱۴} بالاخص پیشرفت‌ها در مطالعات فرهنگ مادی اروپایی نشان داده که چگونه مصرف‌گرایی شتاب‌گیرنده بخش‌های رو به رشد جامعه، به طبقات «میان‌حال»^{۳۱} کمک کرد تا از احترام، تحرک اجتماعی رو به بالا و گاهی حتی شمول سیاسی، برخوردار گردند. {۱۵} واقعیت آن است که تجربه انقلابی فرانسویان قویاً به

²⁵ Alfred Cobban

²⁶ George V. Taylor

²⁷ William Doyle

²⁸ از این میان کتاب آلفرد کوبان با عنوان «تاریخ معاصر فرانسه» در سه جلد به فارسی ترجمه شده است که جلد نخست آن با عنوان «نظام قدیم و انقلاب: ۱۷۱۵-۱۷۹۹» رویدادهای انقلاب کبیر فرانسه را شامل می‌شود. مترجم این اثر عباسقلی غفاری فرد و ناشر آن اطلاعات است.

²⁹ Myth of the French Bourgeoisie

³⁰ Sarah Maza

³¹ middling

میانجی این مصرف‌گرایی فزاینده شکل یافته بود - مثلاً بواسطه ایجاد مدهای میهن‌پرستانه، و یا پشتیبانی از مطبوعات مردمی و تعامل با آنها، و یا اعتراض برای حفظ دسترسی به کالاهای مصرفی «اساسی».

{۱۶} اما این تغییرات اغلب حداکثر در شکل یک «انقلابی بورژوازی بی سر و صدا»^{۳۲} به تصویر کشیده شده‌اند. {۱۷} تلاش‌هایی که برای استفاده از پژوهش‌های اخیر در جهت دفاع از یا بازتعریف یک چهارچوب مارکسیستی انجام گرفته است - که در این میان «انقلاب بورژوازی در فرانسه»^{۳۳} نوشته هنری هلر^{۳۴} در سال ۲۰۰۶ و مجلدی تحت عنوان «به سوی یک نظم بورژوازی؟»^{۳۵} که در سال ۲۰۰۷ توسط ژان-پیر ژسسن^{۳۶} گردآوری گردید بیش از همه شایان توجه‌اند - باعث شده تا اهمیت تغییرات اقتصادی و مادی در طی سده هجدهم را بیشتر درک کنیم اما از خود معنایی که هویت «بورژوا» در آن دوران داشته است تفسیر جدیدی به دست نداده‌اند. {۱۸}

برخلاف آنها، این مقاله درصدد است تا هویت «بورژوا» را نه به مثابه یک برساخت پسینی، بلکه به عنوان یک مقوله فعال و تقابلی که توسط خود انقلابیون دوره متقدم انقلاب فرانسه شکل گرفت نشان دهد. به نظر می‌رسد که واضح‌ترین نمود این رخداد را نه در آن دوره‌ای که تاریخ‌نگاران اغلب مفروض گرفته‌اند، یعنی در کشمکش‌های منزلت سوم حول مجلس منزلت‌های سه‌گانه^{۳۷}، بلکه در واکنش به آشوب‌های مردمی انقلابی متقدم بتوان دید. اینکه فتح باستیل با خیزش متحدانه مردم^{۳۸} رخ داد روایت کهن دیرپایی است، {۱۹} اما بررسی مفصل قیام از این حکایت دارد که این رویداد در دو مرحله رخ داده است: نخست یک شورش مردمی، و سپس یک ضدشورش به رهبری شهروندان متمدن که در یک میلیشیای بورژوا سازمان یافته بودند و این میلیشا قیام را به کنترل درآورده و سپس به آن سمت و سو بخشید. این نیرویی که خود را بورژوا می‌خواند و ابتکار عمل را به دست گرفت، هم آن قیامی که باعث انقلاب فرانسه شد را به انجام رساند و هم - با بازسازمان‌یابی‌اش در گارد ملی - به کنترل پیامدهای آن اقدام کرد. این دیدگاه هم طبقه‌بندی متداول از روزهای باستیل به عنوان یک «انقلاب مردمی» را، که مشهورترین مصداقش آثار لفروره است، به چالش می‌کشد و هم رقیبی است بر دعاوی سارا مازا و دیگر

32 silent bourgeois revolution

33 The Bourgeois Revolution in France

34 Henry Heller

35 Vers un ordre bourgeois?

36 Jean-Pierre Jessenne

37 Estates General

38 people

«پساتجدیدنظرطلب‌ها» از این لحاظ که چیزی را جای‌یابی می‌کند که آنها غایب اعلام کرده بودند، یعنی یک هویت بورژوازی انقلابی، که نه فقط حضور دارد بلکه با ایجاد یک میلشیاوی بورژوازی قیام مرکزی انقلاب فرانسه را بسیج می‌کند.

تصوری که انقلابیون متقدم از هویت بورژوازی داشتند فقط تا اندازه‌ای با هویت «شهرنشین»^{۳۹} رژیم کهن مطابقت داشت و لزوماً آن هویت بورژوازی جامعه صنعتی سده نوزدهم نیز نبود. انقلابیون متقدم در پاسخ به بحران‌های سیاسی میانه سال ۱۷۸۹ ائتلافی وسیع را شکل دادند که گستره متنوعی از مردان متمول را شامل می‌شد، از اشراف همدل با انقلاب گرفته تا استادکارهای مورد اعتماد. آن عده فعال واجدین حق رای، به منظور دفاع از منافع اجتماعی‌شان و پیشبرد برنامه سیاسی کشور، خود را بواسطه حوزه‌های رای‌گیری منزلت سوم و در تقابل با دربار و شورشیان^{۴۰} مردمی هردو، بسیج کردند. این قبیل کنش‌ها پیش از این و در اوایل سال ۱۷۸۹ نیز همتهایی در شکل شورش‌های ضداربایی در شهرستان‌ها داشتند و بلافاصله پس از قیام باستیل نیز به مدلی برای سراسر فرانسه بدل شدند. هویت‌های نوین به سرعت از خلال کنش‌های انقلابی سر و شکلی یافتند. درست است که در فرانسه سال ۱۷۸۹ هیچ بورژوازی (آغازین-)صنعتی‌ای^{۴۱} قدرت را به تصرف خود درنیامورد، اما متمولینی که در میلشیاوی بورژوازی سازمان یافته بودند روند انقلاب مردمی را هدایت کردند.

می‌توان از خلال نوشته‌های مشارکت‌کنندگان و ناظرین آن رویدادها، تصویری که فرانسویان آن زمان از رویدادهای میانه سال ۱۷۸۹ داشتند و آن را انقلابی بورژوازی می‌پنداشتند را بازسازی کرد. در مطالعه حاضر یک بررسی گسترده بر روی مطالب منتشر شده در آن دوران و مشخصاً مطالب مرتبط با ستیزه‌گری‌های اوایل انقلاب فرانسه انجام گرفته است که جزوات، گزارش‌های روزنامه‌ها، گزارش‌های دولتی، اسناد موجود از قیام‌ها، نامه‌ها و دفترچه‌های خاطرات را شامل می‌شود. برای هریک از رویدادهایی که در اینجا مورد شرح و توصیف قرار گرفته‌اند در پی چندین مثال بوده‌ام (و اغلب هم یافته‌ام). در میان تمان اعتراضات مرتبط با انقلاب فرانسه، ادبیات اولیه‌ای که درباره قیام باستیل وجود دارد از همه مبسوط‌تر است چرا که شوق و بیتابی مشارکت‌کنندگان برای جاودان ساختن نقشی که در رویداد داشته‌اند، در کنار بازار تقریباً ارضاء‌نشده‌ای که در سراسر فرانسه، اروپا و خارج از اروپا برای

39 "burgher"

40 insurgents

^{۴۱} (proto-)industrial؛ م. منظور احتمالاً بورژوازی صنعتی در نخستین مراحل گسترش صنعت است، و یا نخستین شکل و شمایل یک بورژوازی صنعتی.

اخبار انقلاب وجود داشته باعث گشته که این رویداد از چندین منظر متفاوت بازگو شود. انتشار روزنامه‌ها و جزوات که اغلب حاوی مباحثاتی درباب گارد ملی متقدم بودند با فروپاشی سانسور مطبوعات در میانه ماه جولای رونق گرفت. اغلب منابع مورد استفاده در این مقاله، جانبدارانه و پرتب و تاب هستند و همین مانع از آن می‌شود که هیچیک را ناآزموده بپذیریم، و در عین حال، این منابع، از نگرش‌های منفی^{۴۲} و (سوء) برداشت‌هایی که وجه مشخصه دوران متقدم انقلاب‌اند گزارش‌های ارزشمندی به دست می‌دهند.

علیرغم وجود این پایگاه وسیع منابع داده‌ای، موضوع بسیج برای قیام باستیل عمدتاً از سوی تاریخ‌نگاران مورد غفلت قرار گرفته است. مازا در یکی از مقالات قدیمی تر خود – اما نه در کتاب آخرش – به این که چگونه گارد ملی «در سایه باستیل» ایجاد شد ارجاعاتی تلویحی دارد اما هیچ بررسی‌ای از *jours* («روزها»)^{۴۳} ارائه نمی‌دهد. {۲۰} ژاک گودشو، ژرژ رود^{۴۴} و آر.بی. رز^{۴۵} هم در آثار کلاسیک‌شان درباب جنبش‌های مردمی، و راجر دوپوی^{۴۶} یا ماریس جنتی^{۴۷} نیز در پایش‌های اخیرشان از گارد ملی، هیچیک به تفصیل انگیزه‌های آنهایی که میلیشیای بورژوا پاریس را تشکیل دادند توصیف نمی‌کنند. هریک از این پنج مولف اخیرالذکر به خصلت اجتماعاً انحصاری^{۴۸} روزهای باستیل توجه نشان می‌دهند اما هیچیک به طور مبسوط به آن نمی‌پردازند. {۲۱} در این بین آن مقالاتی که به تاریخ نهادی گارد ملی در سال ۱۷۸۹ دستی می‌کشند، کارهای دیل لوتروپ کلیفورد^{۴۹} و دیوید آندرس^{۵۰}، تازه از بعد از قیام باستیل آغاز می‌کنند. {۲۲}

این مقاله به بررسی کاربردهای هویت‌های صراحتاً بورژوا در ستیزه‌گری‌های^{۵۱} اجتماعی دوره متقدم انقلاب فرانسه، حول میلیشیای بورژوا و سپس گارد ملی^{۵۲} خواهد پرداخت و پس از شرح مفصلی از

⁴² prejudices

^{۴۳} م. منظور روزهای قیام باستیل است.

⁴⁴ George Rudé

⁴⁵ R.B. Rose

⁴⁶ Roger Dupuy

⁴⁷ Maurice Genty

^{۴۸} Exclusive ؛ م. بیرونگذار یا طردکننده

⁴⁹ Dale Lothrop Clifford

⁵⁰ David Andress

^{۵۱} Contentions ؛ م. واژه مورد استفاده نویسنده را می‌توان دقیق‌تر به هم‌اوردجویی، و صفت مشتق از آن را به هم‌اوردجویانه، ترجمه کرد. مترجم، «ستیزه‌گری» را به عنوان معادل اصلی انتخاب کرده است، در عین حال که واقف است

خاستگاه‌های شهرستانی آنها، استفاده از هویت‌های شورشی^{۵۳} در پاریس طی قیام باستیل را مورد کاوش قرار می‌دهد، یعنی آن هنگام که رای‌دهندگان متعلق به منزلت سوم بر آن شدند تا کنترل را به دست گرفته و قیام را هدایت کنند. بخش نهایی این مقاله نگاهی خواهد داشت به میراث‌های میلشای بورژوازی - و به طور کلی‌تر، نقش نگرش‌های منفی اجتماعی - به عنوان یک عامل سهمیم در ستیزه‌گری‌های پاریس و در مقیاس گسترده‌تر، ستیزه‌گری‌های ملی، حول گارد ملی در مرحله متقدم انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۰).

میلشای بورژوا از رژیم کهن تا انقلاب

میلشای بورژوا نهادی قرون‌وسطایی بود که عضوگیری‌اش از قدیم الایام از میان شهرنشینان ممتاز انجام می‌شد اما در دهه ۱۷۸۰ دیگر وسیعا به دست اولیای امور تنزل یافته و شانی تشریفاتی یا کمکی یافته بود. امور پلیسی فرانسه طی سده‌های هفدهم و هجدهم به طرزی فزاینده حرفه‌ای شد، آنچنان که در شهرها، نیروهای سامان‌دهی شده، و در نواحی روستایی، پلیس نظامی^{۵۴} کنترل فعالیت‌های روتین را به دست داشتند. {۲۳} البته همچنان می‌شد به هنگام بروز ناآرامی‌هایی که نیروهای دولتی هنوز کوچک به تنهایی از پستان بر نمی‌آمدند میلشای محلی را فراخواند. بنا بر مقررات مربوط به میلشای بورژوا شهر کا (م. در شمال فرانسه) که توسط مقامات سلطنتی در ورسای تنظیم شده بود، تشکیل این نیرو مشخصا به قصد پاسداری در مقابل «تجمعات فتنه‌انگیز غیرمنتظره» بود. {۲۴} در سند دیگری که به سال ۱۷۸۶ درباره میلشای لیون منتشر شده است نیز به همین سان کارکرد اصلی میلشای «استقرار مجدد نظم عمومی» در صورت مورد تهدید قرار گرفتن آن با «غلیان احساسات مردمی»^{۵۵} توصیف شده است. {۲۵} شهروندان متمول، که منفعت‌شان آشکارا در مبارزه با بی‌نظمی و غارت‌گری‌های بالقوه در نواحی محل سکونت‌شان بود، جمعا به عنوان آخرین خط دفاعی در مقابل تهییج‌کنندگان مردم عمل می‌کردند.

در نخستین ناآرامی‌های سال ۱۷۸۹، نخبگان متمول به بازسازی و استقرار مجدد میلشاهای بورژوا اقدام کردند. در ۲۳ مارس آن سال در ماریسی، یک شورش نان به هجوم معترضین به عمارت شهرداری انجامید

که این واژه در مقایسه با هماوردجویی طنین خشونت‌آمیزتری دارد. در یکی دو جا نیز از کلمه هماوردجویانه استفاده شده است.

52 Gardes nationales

53 insurgent

54 maréchaussée

55 Émotions populaires

و باعث شد تا مجریان قانون از بیم آنکه توده‌ها خانه یک تاجر ثروتمند غله را غارت کنند قیمت نان را پایین بیاورند. {۲۶} در واکنش به این رخداد، سی تاجر سرشناس - که از اعضاء نخستین اتاق تجارت بودند - برای تاسیس یک نیروی جدید فراخوان دادند، نیرویی که گاه از آن با عنوان «میلیشای بورژوا» نام می‌بردند و گاه «میلیشای شهروندی»^{۵۶}. هرچند عضوگیری این میلیشیا منحصر از میان افسران متعلق به خاندان‌های ممتاز انجام می‌گرفت، گستره آن به ورای بزرگان ثروتمند خاندان‌ها بسط یافت و بسیاری از مردان جوان نیز در آن مشارکت جستند. این میلیشای جدید پس از بستن دروازه‌های شهر به منظور پیشگیری از مداخله نیروهای مسلح سلطنتی آن ناحیه، نظم را سریعاً برقرار ساخت. {۲۷} نیروی ماری، از اختیارات موقت میلیشیاها کمی رژیم قدیم تخطی کرده و خود را دائمی اعلام کرد. در بحبوحه وضعیت بی‌ثبات سال ۱۷۸۹ معلوم شد که مشارکت گسترده شهروندان، ابزار مفیدی در مراقبت و کنترل پلیسی است. {۲۸}

به فاصله چند روز، اکس-آ-پرواس نیز در واکنش به شورش نان این ناحیه، به ماری تاسی جست. معترضین در ۲۵ مارس سربازان را با پرتاب سنگ از ساختمان‌های مهم دولتی بیرون راندند - واقعه‌ای که سه کشته و پنج مجروح به همراه داشت - و غارت گندم و جو در تمام طول شب ادامه یافت. صبح روز بعد «اشراف و بورژوازی» برای «دفاع از دارایی‌هاشان» همدست شدند و به این ترتیب ائتلافی حتی گسترده‌تر از آن ماری در میان اقشار متمول شکل گرفت. لعن و نفرینی که کنت محبوب، میرابو، نثار معترضین کرد به یاری این میلیشای جدید آمد و آنها توانستند با پشتیبانی ارتش تا غروب آن روز نظم را به شهر بازگردانند. با گسترش بیش از پیش شورش نان در پرووا، تولون نیز در ۲۹ مارس میلیشای جدید خود را سازمان داد. {۲۹} اما مقامات سلطنتی هشدار دادند که این نهادهای بازتاسیس‌یافته را در خارج از منطقه تحمل نخواهند کرد. {۳۰}

این قبیل سازمان‌ها در نخستین شکل‌گیری‌های خود کمابیش فراگیر بودند اما به زودی و طی چند مرحله عناصر کمتر آبرومند خود را کنار گذاشتند. اولیای امور سریعاً جوانان ماری را هدف گرفتند و علیرغم لابی‌گری مداوم اعضاء جوان با مقامات محلی، نمایندگان منطقه‌ای منزلت سوم و چهره‌های ملی‌ای چون کنت دو پرووا، کنت دو میرابو، مارکی دو لافایت و دوک اورلئان برای باقی ماندن در میلیشیا، آنها تا نیمه ماه می کنار گذاشته شده و جای خود را به پاسداران مزدبگیر تحت کنترل شهرداری دادند. {۳۱} متعاقباً غیرفعال کردن بخش جوانان، ناآرامی‌های جدیدی رخ داد: در روز ۱۵ می، یک جنبش مسلح مردمی

⁵⁶ Milice citoyenne

شکل گرفت به این قصد که «پاسداران مزارع»^{۵۷} را «تحت تعقیب قرار دهند» و پس از آن نیز مقامات شهرداری را در عمارت شهرداری محاصره کرده و به آنها هجوم بردند. آن شب فقط مردان جوانی که موقتا دوباره ماموریت یافته بودند توانستند نظم را برقرار کنند. {۳۲} با وجود آنکه نخبگان حاکم همچنان از میلیشیاهای بورژوازی دائمی بیمناک بودند، اوضاع و احوال اضطراری اوایل انقلاب این قبیل نیروها را سودمند می‌ساخت.

با شناخته‌تر شدن میلیشیاهای بورژوازی در ناحیه پرووا، در پاریس نیز زمزمه‌ها بر سر تاسیس یک میلیشیا بورژوازی جدید (که گاه از آن تحت عنوان «گارد بورژوازی»^{۵۸} نیز نام می‌بردند) بالا گرفت. از نیمه سده هفدهم، مقامات سلطنتی عملا میلیشیای بورژوازی را از وظایف پلیسی برکنار کرده بودند، چنانکه حتی شورش‌های جدی «جنگ آرد»^{۵۹} در سال ۱۷۷۵ نیز فقط توسط پلیس و سربازان دولتی مهار شد. از این رو {۳۳} هر میلیشیای موثری شأن یک ابداع جدید را پیدا می‌کرد. اما پس از آنکه شورش‌های رویون در آوریل ۱۷۸۹ به سه روز جنگ خیابانی منجر شد بسیاری از آنها که در طبقات متوسط و بالا شاهد اوضاع بودند خواهان ایجاد یک میلیشیای فعال شدند که اعضایش متشکل از مردان متمول باشد و نه آنکه همچون مارسی فقط رهبری آن را برعهده داشته باشند. {۳۴} در تاریخ ۲۶ ژوئن و پس از تداوم اجتماعات ستیزه‌آمیز طی بحران «پیمان زمین تنیس»^{۶۰}، نیکولا دو بنیویل ژورنالیست، که از واجدین حق رای متعلق به منزلت سوم و از ناحیه کارمه-دیشو بود، در «انجمن واجدین حق رای»^{۶۱} خواستار بازتاسیس میلیشیا شد. انجمن چندان به طور مستقیم اقدام نکرد، اما «اداره شهر و دفاع از آن را» ذیل اختیارات خود اعلام کرد. پس از آن، و همچنان که تحریکات علیه استقرار لشگریان سلطنتی در اطراف ایالت ایل-د-فراس فزونی می‌گرفت، تعداد فراخوان‌ها برای تشکیل یک میلیشیای بورژوازی نیز افزایش یافت.

در ۸ جولای در مجمع ملی، کنت میرابو، که حال نماینده‌ای از جانب پرووا بود، تشکیل یک میلیشیای پاریسی را پیشنهاد کرد. وی در سخنرانی‌ای از لویی شانزدهم خواست تا نیروهای سلطنتی استقرار یافته در اطراف پایتخت را که در حال فزونی یافتن بودند بیرون بکشاند، و با اعلام اینکه حضور آنها فقط به

57 Gardes des fermes

58 Garde bourgeoise

59 Flour Wars

60 Tennis Court Oath

61 Assembly of Electors

تشدید و تداوم غائله می‌انجامد، پیشنهاد کرد که به عوض آنها گاردهای بورژوا در پاریس و ورسای برای حفظ نظم بر پا شوند. سخنرانی میرابو «تشویق‌های گرم مجمع» و موافقت کلی از جانب دو رهبر دیگر منزلت سوم، یعنی آبه سیز و ایزاک-رنه لو چاپلیه را به دنبال داشت. اما طرح میلشیا نهایتاً از خطاب نهایی به شاه خط خورد، چرا که قانون‌گذارها در پی آن بودند که از مجادلات بلنددامنه‌تر پرهیز کرده و در عوض، قاطعانه بر اعمال فشار برای عقب راندن نیروهای سلطنتی تمرکز کنند.

بونویل، علیرغم بی‌عملی مجمع ملی، بار دیگر پیشنهاد خود را در گردهمایی «انجمن واجدین حق رای» در ۱۰ جولای مطرح کرد. او در پیشنهادش قصد داشت از آب گل‌آلود ترسی که از ناآرامی‌های پیش رو وجود داشت ماهی بگیرد؛ پس از اشاره به نیاز به محافظت از نمایندگان مجمع ملی در مقابل «آزار و اذیت‌ها»، بونویل به شرح این می‌پردازد که «گارد بورژوا می‌تواند از مخمصه‌های داخلی پیشگیری کند ... اگر که نگران خودتان، زن‌هاتان، فرزندانان هستید، گارد بورژوا را از نو تاسیس کنید!» {۳۶}. جماعت واجدین حق رای، این سخن‌پردازی بونویل را مغتنم شمرده و در روز ۱۱ جولای یک طرح پیشنهادی برای میلشیا تصویب کرد. لشگریان سلطنتی در اطراف پایتخت گشت می‌زدند اما تمرکز این مصوبه {نه بر آنها که} بر پیشگیری از بی‌نظمی‌های داخلی بود. واجدین حق رای اعلام کردند که نظر به «تجمعات فتنه‌انگیز در تمامی محله‌ها، تنها وسیله‌ای که هم‌اکنون می‌توان برای بازگرداندن آرامش پیشنهاد کرد تاسیس مجدد گارد بورژوا است؛ این گارد به نحوی بسنده از همه خطرات پیشگیری خواهد کرد {.}» این جمع سپس از مجمع ملی می‌خواست - و معنادار است که این خواسته در قبال پادشاه مطرح نمی‌شد - که برای تاسیس این گارد «تدارک ببیند». {۳۷}

در پرتفصیل‌ترین جریده‌ای که از آن دوره در دست داریم، خواسته شده بود که این گارد مستقیماً در مقیاس محله‌ای و با عضوگیری از میان رای‌دهندگان متعلق به منزلت سوم در هر محله گرد آورده شود، یعنی از میان کسانی که از آن مقدار زیاد، آن شش لیور^{۶۲} ضروری برای مشارکت در انتخابات مجمع عمومی طبقات برخوردار بودند^{۶۳} {۳۸}. در آن جریده آمده بود که «تنها راه تاسیس یک میلشیا بورژوا این خواهد بود که همانطور که پیش از این برای مشخص کردن نام واجدین حق رای انجام شد،

62 livres

^{۶۳} م. نویسنده در انعکاس محتوای منبع کمی نادقیق بوده است. در منبع از کسانی صحبت شده است که شش لیور به عنوان مالیات سرانه می پرداخته‌اند، یعنی در دسته‌بندی‌های مالیاتی در رده کسانی جای داشته‌اند که تعهد مالیات سرانه آنها شش لیور بوده است، و نه اینکه دارایی‌شان شش لیور باشد.

گردهمایی‌ای از «مناطق» انجام گرفته و از میان آن عده از بورژواها یا فرزندان بورژواها که به خاطر مهارت‌ها یا رفتار پسندیده‌شان بیش از همه توصیه می‌شوند برای هنگ‌ها عضوگیری شود». {۳۹} در این پیشنهاد، نه آدمهایی از مرتبه اجتماعی بالا به بازی گرفته شده بودند و نه آدمهایی از مرتبه اجتماعی پایین، یعنی هم اشراف کنار گذاشته شده بودند (برخلاف نمونه‌های ناحیه پرووا) و هم فقرا. آنچه امنیت رای‌دهندگان متعلق به منزلت سوم را تداوم می‌بخشید، تاسیس نیرویی بود که از شهرنشینانی با مرتبه اجتماعی مشترک تشکیل شده بود.

میلیشیا‌های بورژوا که در طی سده هجدهم هر چه میگذشت بیشتر به هیات سازمان‌هایی ورافتاده و منسوخ در می‌آمدند در ۱۷۸۹ از نو مناسبت پیدا کردند. رای‌دهندگان منزلت سومی در پی آن بودند تا در مواجهه با آشوب‌های فزاینده مردمی که از مهار نهادهای متصدی مستقر خارج بودند، خود اختیاردار امور پلیسی شوند. تشکیل میلیشیا‌های بورژوا، مجامع رای‌دهندگان که داشتند پر و بالی می‌گرفتند را قادر ساخت تا با فراتر رفتن از نقش مشاوره‌ای، و رسیدگی مستقیم به امور محلی، حیطة خود را گسترش داده و اتوریت‌های بنا کنند. حوزه‌های رای‌گیری منزلت سوم پاریس، به تاسی از سازمان‌هایی که پیشتر در شهرستان‌ها تاسیس گشته بود، بعداً در قیام ۱۲ تا ۱۵ جولای ۱۷۸۹ بر پایتخت اعمال قدرت کردند.

میلیشیا‌ی بورژوا‌ی پاریس و قیام باستیل

علیرغم بلا‌تکلیفی عمومی در اوایل تابستان سال ۱۷۸۹، نخبگان منزلت سوم همچنان برای تحولات ۱۲ جولای ناآماده بودند. واجدین حق رای که منتظر بودند ورسای با پیشنهادشان مبنی بر تاسیس نیرو موافقت کند، زمانی که از رسوایی ژاک نکر باخبر شدند بلافاصله ابتکار عمل را به دست نگرفتند. دیگران اما سریعتر دست به کار شدند؛ جمعیتی از هر قماش در پالاس رویال گرد آمده و وارد عمل شدند. معترضین پس از آنکه گروه‌هایی را فرستادند تا تئاترهای شهر را به نام یک «روز عزای عمومی» تعطیل کنند تظاهرات سیاسی بزرگی را سازمان دادند که مسیر شمال را به سمت بلوارها پیش گرفته و سپس به سمت غرب رفته و به میدان واندوم رسید. پس از زد و خورد با نیروهای سلطنتی در میدان واندوم، تظاهرات به سمت میدان لویی پانزدهم ادامه یافت که در آنجا نیروهای سواره‌نظام تحت فرماندهی شاهزاده اوژن-شارل دو لُمپسک، به جمعیت یورش برده و آنها را متفرق کردند. این ترتیب آشوب شهر را فراگرفت. {۴۰}

در بعدازظهر ۱۲ جولای، پاریس در بهت و حیرت و ترس بود. لشگریان، ارتباط پایتخت با ورسای را قطع کرده و از هر دو سو راه را بر کسانی که قصد عبور داشتند بسته بودند. {۴۱} گزارش «واجدین حق

رای پاریس» به «مجمع ملی» شرح می‌داد که چگونه این رویدادها، با منتهی شدن به یک قیام تمام-عیار، «همه‌خطراتی که شهروندان پاریس را تهدید می‌کرد بر آنها آشکار ساخته است.» {۴۲} برای دفع تهدید هجوم قریب‌الوقوع ارتش، سریعا گروهان‌هایی متشکل از افرادی با خاستگاه‌های اجتماعی گوناگون ایجاد شد. خیلی زود بسیاری از شورشیان به سراغ ساکنین سرشناس پایتخت رفتند «تا بورژواها را ترغیب کنند تا،» اغلب در مقام رهبر، «سلاح به دست گیرند.» {۴۳} البته بواسطه شبکه‌ها و سلسله‌مراتب‌های اجتماعی از پیش موجود، حتی در نبود این قبیل تلاش‌های آشکار نیز رهبری جنبش عمدتا در دست رهبران مناطق پایتخت قرار می‌گرفت.

اما اگر شورشیان متقدم تصور می‌کردند که شهروندان واجد حق رای و متمول به سادگی به آنها خواهند پیوست در اشتباه بودند. رای دهندگان متعلق به منزلت سوم که برای تشکیل گروهان‌هایی در نواحی خود گرد آمده بودند قصد داشتند در تقابل با کسانی که به باورشان تهدیدی بر دارایی و نظم اجتماعی بودند امثال خود را بسیج کنند. اعضاء میلیشیا بورژوای در شرف تکوین دریافتند که وقت تنگ است چرا که به گفته شاهدین، آن شب در چندین محله فریادهای «مسلح شوید!» و «مرگ بر افسرها و نیروهای خارجی!» به گوش رسیده و توده‌های قیام‌کننده در خیابان‌ها گشت می‌زده و نیرو جذب می‌کردند. {۴۴} حضور عناصر ضد-سلسله‌مراتبی در اوایل قیام، باعث بسیج آنهایی شد که از تغییرات گسترده ترس داشتند. {۴۵}

متشخصین محلی که در عمارت شهرداری گرد آمده بودند با درک تهدیدهای جدی قریب‌الوقوع خواهان اقدامات عاجل شدند. زمانی که تالار مجمع مملوء از «جمعیت انبوهی از هر قماش» شد، واجدین حق رای، مردم را به خروج از تالار و عقب نشستن به تماشاکده^{۶۴} وادار ساختند. {۴۶} مطمئنا کاری می‌بایست انجام می‌شد؛ جمعیت انبوهی نیز تالار اصلی را محاصره کرده و شایعه شده بود که یک زرادخانه بزرگ مخفی در داخل ساختمان هست. {۴۷} اولیای امور برای آنکه فرصت بخرند انبار کوچک تفنگ‌ها در عمارت شهرداری را به روی آنها که بیرون بودند باز کردند. اما رای دهندگان فعال، به عوض بهره جستن از قیام مردمی، تصمیم به بسیج علیه آن گرفتند. واجدین حق رای، در همان حین که حواس‌ها را پرت کرده بودند، پیشنهادی را برای تشکیل یک میلیشای بورژوا به تصویب رساندند که همزمان میلیشیا را به تنها نیروی مشروع بدل می‌ساخت. به منظور مقابله با اغتشاشات مردمی، رای‌دهنده

مجمع عمومی منزلت‌های سه‌گانه بودن - و به تبعش، متمول بودن - صراحتاً، هویت توجیه‌کننده قبضه قدرت شد.

واجدین حق رای در عمارت شهرداری تصویب کردند که اعمال کنترل محلی بر قیام بواسطه مناطق رای‌گیری پاریس انجام گیرد. هر یک از این مناطق رای‌گیری حال رسماً از میان اعضاء خود، و ذیل شبکه‌ای که بواسطه یک ستاد مرکزی در عمارت شهرداری هماهنگ می‌شد، یک «میلیشیا برای امنیت عمومی» تشکیل دادند. {۴۸} در ساعت ۱۰ شب زنگ‌های هشدار در هریک از مناطق به صدا درآمده و ساکنین محلی را به حضور در جلسات عمومی در ساعت ۵ صبح روز بعد فراخواندند تا به بحث درباره «فوری‌ترین و موثرترین اقدامات برای صیانت در مقابل تاراج و مهمتر از همه لشگریان سلطنتی» بپردازند. {۴۹} در عمل اما دغدغه اولی، مسلط شدن بر فعالیت‌های منطقه‌ای بود.

با وقایع شب ۱۲ جولای معلوم شد که نگرانی‌های شهروندان متمول چندان بیجا نبوده است. شورشیان پاریسی، گمرک‌های شهر را به آتش کشیده، صومعه سنت لازار را برای خوراک و مایحتاج غارت کرده و زندانیان را آزاد ساختند. {۵۰} گویا برخی شورشیان «سلاح به دست، راه بر عابرین بسته و از آنها پول طلب می‌کردند.» {۵۱} از آنجا که به منظور ممانعت از تحرکات لشگریان سلطنتی بخش اعظم شهر در خاموشی فرو رفته بود هیچ یک از طرف‌ها به یقین نمی‌دانست که در ادامه چه پیش خواهد آمد. گروه‌هایی که ظاهرشان به مراتب پایین اجتماع می‌خورد در شهر، و از جمله در محله‌های مرفه‌تر، گشت می‌زدند و گه‌گاه تیری خالی می‌کردند. {۵۲} صبح روز سیزدهم، جمعیتی در اطراف خانه خالی بارون دو بُرتئی در محله فُبور سن-ژرما و اطراف کاخ بوربون گرد آمدند. دو بُرتئی از محافظه‌کاران متشخص و در اندیشه جانشینی نکر بود. معترضین به اکراه حاضر شدند از غارت این دو اقامتگاه صرف‌نظر کنند. {۵۳} جنبش مردمی، به چشم بسیاری، به هرج و مرج پهلومی زد - هرچند که کنترل شهر را در طول شب حفظ کرده و در بازداشتن لشگریان سلطنتی از اقدام نظامی موفق عمل کرده بودند.

همچنان که شهروندان پاریسی واجد حق رای به اینجا رسیدند که خود را سوای گستره عام‌تر قیام ببینند، مقابله با شورشیان متعلق به طبقات پایین‌تر به بارزترین و تکرار شده‌ترین توجیه برای میلیشیا بورژوا بدل شد. اعلامیه‌های مناطق، هدف را روشن‌تر ساخت: در سن آندره دزار اعلام کردند که «یک گارد بورژوا تشکیل داده‌اند تا آرامش عمومی را برقرار سازند.» {۵۴} تاکید بر آرام‌سازی بالاخص با توجه به تهدیدی که از طرف لشگریان حکومتی متوجه شهر بود نظرگیر است: گروه‌های گشت بورژوا در آغاز به جای آنکه برای مقابله با تهاجم حکومتی موردانتظار در اطراف دیوارهای پاریس گرد آیند بیشتر وقت

خود را صرف نظارت پلیسی درون‌شهری می‌کردند. پل بار، سیاستمدار آتی، به این اشاره کرده است که «هر محله از خود محافظت می‌کرد» و تمرکز هریک عمدتاً بر سنگ‌سازی به منظور ممانعت از جابجایی‌های شورشیان و کمک به محافظت از محله‌شان بود. {۵۵}

از آنجا که از هیچ سازمان پارسی‌ای که قابل قیاس با میلیشای بورژوا باشد خاطره‌ای در اذهان وجود نداشت حکمرانی میلیشای بورژوا عمدتاً به این واسطه انجام می‌گرفت که همان رسوم مجامع رایزنی واجدین حق رای متعلق به منزلت سوم به فعالیت‌های پلیسی آنها در مناطق نیز بسط داده شود. در نشریه نوظهور «شهرداری»^{۶۵} آمده است که «هر منطقه رای‌گیری به قالب کمیته‌ای متشکل از بورژواها درآمد، که تک‌تک‌شان معقول و تک‌تکشان سنجیده بودند» {۵۶} معلوم شد که نخبگان محلی مشکلی با این ندارند که از نمایندگان انتخابگر به هیات مقامات رسمی که خود مستقیماً به امور رسیدگی می‌کنند درآیند. واژه بورژوا برای رای‌دهندگان -به- هیات-میلیشیا-درآمده، هویت به‌دردبخوری شد چرا که در عین تاکید بر یکی‌انگاری‌شان^{۶۶} با جامعه پاریس، همچنان آنها را از سایر عناصر این جامعه مجزا می‌ساخت. در اعلامیه منطقه سنت الیزابت آمده بود که «گارد بورژوا فقط متشکل از شریف‌ترین شهروندان خواهد بود.» {۵۷} رای‌دهندگان منزلت سوم، به عنوان یک قشر اجتماعی به تازگی قدرتمند شده، از پیش و طی ماه‌های گذشته در معرض بسیج سیاسی حادی بودند که باعث گشته بود سرمایه‌گذاری‌شان در پیامدهای مجمع عمومی منزلت‌های سه‌گانه فزونی یابد. عزل‌نکار بیش از همه تهدیدی بر انقلاب آنها بود؛ اینکه این قبیل منافع تا چه اندازه با عرصه گسترده‌تر قیام مردمی همپوشانی و موافقت داشت به یقین معلوم نبود.

مقامات، صراحتاً بورژواها را برای خدمت نظامی فعال می‌خواستند، و منظورشان از بورژوا نیز هر کسی نبود. به عنوان نمونه، منطقه بون نوول حکم داد که «همه بورژواها باید در میلیشیا خدمت کنند، بدون استثناء و بدون تعیین جایگزین»، و به این ترتیب مانع از ورود پارسی‌های طبقه پایین شد. {۵۸} منطقه سیپولکر، ترکیب اجتماعی آنها را مشخص‌تر کرده و از «مالکین بورژوا» صحبت به میان می‌آورد، «آماده برای آنکه به هر تعداد که مجمع واجدین حق رای ضروری تشخیص دهند مسلح شوند.» {۵۹} سیمون-پروسپر هاردی به این اشاره کرده است که گردهمایی منطقه ماتورین، متشکل از چهارصد «رای‌دهنده» بود. {۶۰} در این اثناء منطقه سن لویی-آل-لیل با طمطراق اعلام کرد که «گارد بورژوا نه صرفاً برای دفاع

⁶⁵ Journal de la municipalité

⁶⁶ identification

از دارایی که برای دفاع از همگی شهروندان استقرار می‌یابد، صرف‌نظر از اینکه از چه طبقه ای باشند.»
{۶۱} استثناء این اعلان، تاکید فراگیرتری که بر انحصار اجتماعی وجود داشت را آشکارتر می‌ساخت.

با این حال به نظر می‌رسید که برای خلق یک نیروی نظامی موثر، برخی ائتلاف‌ها با کسانی خارج از قشر اجتماعی بورژوا ضروری باشد. تاکید بر فعالیت‌های پلیسی، مناطق را به این سوق داد که بسیاری از اعضا «گارد‌های فرانسوی»، «گه»^{۶۷} (Guet) (بخشی از نیروی پلیس پاریس)، و دیگر افراد واجد تجربه نظامی را به عضویت واحدهای خود درآوردند. در اندک زمانی فرماندهان نظامی سابق و افسران سابق گه حتی هدایت برخی گروه‌های گشت مناطق را عهده‌دار شدند. {۶۲} «گارد‌های فرانسوی» با فرماندهی غیرنظامی همکاری کردند، واحدهای خود را منحل کرده و «برای اعمال کنترل پلیسی بر خیابان‌ها، با شهروندان درآمیختند.» {۶۳} نیروهای نظامی، مطیع مناطق ماندند و رهبری غیرنظامی را به چالش نکشیدند. نیروهای پاریسی منزلت سوم برخی اوقات که برای مقاصدشان مناسب تشخیص می‌دادند به جذب و الحاق دیگر گروه‌ها اقدام می‌کردند اما مهار قیام را در دست خود نگه داشتند.

افراط‌کاری‌های ۱۲ جولای نیز کمک کرد تا بسیاری از آنها که از خاستگاه‌های اجتماعی پایین‌تر بودند به پذیرش فرماندهی مافوق‌های اجتماعی خود برانگیخته شوند. در بین شرکت‌کنندگان در قیام، یک استاد ساعت‌ساز اهل سوییس، ژان-باپتیست اومبر، پرتفصیل‌ترین گزارش را از خود به جای گذاشته است. اومبر که از زمان ورودش به پاریس در سال ۱۷۸۷ تا بحران‌های ژوئن-جولای ۱۷۸۹، «بهت و اضطراب بورژواها را شاهد» بود یکی از هواداران منزلت سوم شد، بالاخص از این جهت که با نکار، که او نیز اهل ژنو بود، قرابتی احساس می‌کرد. اومبر پس از شنیدن «خبرهایی حاکی از این که مردم مسلح به عوض دفاع از بورژواها به آنها حمله کرده‌اند» طرف مافوق‌های اجتماعی‌اش را گرفته و صبح ۱۳ جولای به منطقه سن آندره دزار رفت تا داوطلب خدمت شود: «خود را تسلیم فرماندهانی کردم که گفتند.» {۶۴} بسیاری دیگر نیز که مرتبه اجتماعی‌ای مشابه با اومبر داشتند، با یکی انگاشتن انقلاب با منزلت سوم، دسته دسته راهی {ستادهای} مناطق شدند. علیرغم تخصصات اجتماعی عام‌تر، رهبران میلیشیا به سمت مسلح‌تر کردن برخی کسانی رفتند که در سلسله‌مراتب اجتماعی، مادون‌های بلافصل‌شان بودند.

در نیم‌روز ۱۳ جولای، مجمع عمومی در عمارت شهرداری دیگر به طرح مفصلی از ساختار فرماندهی میلیشیا بورژوا رسیده بود. در مجموع چهل و هشت هزار مرد به عضویت این نیرو در می‌آمدند، به این

^{۶۷} Guet: م. بخشی از نیروی پلیس پاریس

شکل که هر یک از شصت منطقه، هر روز دویست عضو جدید جذب می‌کردند و در پایان روز چهارم عضوگیری تکمیل می‌گردید. هر گروهان متشکل از دویست مرد بود، از جمله یک سروان فرمانده و پنج ستوان‌یار، که در هنگ‌هایی ترکیب شده و نهایتاً در قالب چهار لشکر در می‌آمدند. {۶۵} مناطق، در ستیز با آنچه که از دید بسیاری، توده بی‌شکل طبقه پست بود، الگوی بدیل خود را از سلسله‌مراتب نظامی گرفتند.

البته اعضاء این میلیشیا‌های تازه‌تاسیس معمولاً هیچ تجربه یا شناختی از امور نظامی نداشتند و یا اگر داشتند ناچیز بود. یوهان-ژرژ ویله، گراورساز پیر پارسی، با صدای سان دیدن یکی از این واحدها از خواب بیدار شده و از پنجره محل سکونتش مشرف به میدان سن-میشل دیده بود که برخی مسلح به تفنگ بودند، برخی دیگر شمشیر و دیگرانی هم چنگک، تبرزین یا باتوم به دست داشتند. {۶۶} در میادین، پارک‌ها و خیابان‌های سرتاسر پایتخت نیروهای مشابهی اقدام به سازماندهی کردند. {۶۷} حتی در میان اعضائی که چمخال^{۶۸} نصیبشان شده بود بسیاری طرز استفاده‌اش را بلد نبودند: ویله گزارش می‌دهد که یک نفر سهوا تیری به سمت محل سکونتش خالی کرد و متعاقباً اولیای امور به زور تفنگ را از دست طرف گرفته و به یک نفر دیگر دادند، که بعید است او هم در کار با چمخال چندان متبحرتر از قبلی بوده باشد. {۶۸} موضوعی که در اثناء مرور رویدادهای چهل و هشت ساعت بعدی نمی‌بایست از نظر دور داشت این است که میلیشیا‌ی بورژوا هیچ تجربه قبلی به عنوان یک نیروی رزمنده نداشت و - از چند سرباز و پلیس که بگذریم - عده بسیار معدودی از اعضاء به عمر خود چیزی که حتی شباهت دوری به آن داشته باشد دیده بودند.

میلیشیا‌ی بورژوا علیرغم بی‌تجربگی‌اش - و شاید به خاطر همین بی‌تجربگی، چرا که بی‌تجربگی به حس ناامنی دامن می‌زد - سریعاً برای حذف رقباء و مخالفینش اقدام کرد. میلیشیا کنترل پاریس را به دست گرفته و سایر شورشیان را به زور خلع سلاح کرد. اعلامیه‌ای به تاریخ ۱۳ جولای الزام می‌کرد که همه سلاح‌ها بلافاصله به مناطق تحویل داده شوند تا متعاقباً و مطابق با برنامه‌های مناطق توزیع گردند. {۶۹} میلیشیا‌ی بورژوا تمام سلاح‌هایی که دیگران یافته بودند را مصادره کرده و به این ترتیب اعضاء خود را به هزینه سایر شورشیان مسلح کرد. نیروی جدید بجز تسلیم راهی باقی نگذاشت و در اعلان‌های دیواری درخصوص «تجمعات فتنه انگیز» بدون مجوز هشدار داده شده بود. هاردی از گشت‌هایی یاد

^{۶۸} م. تفنگ فیتیله‌ای

می‌کند که با سلاح‌هایی جورواجور از جلو خانه‌اش گذشته و فریاد می‌زدند: «زنده باد منزلت سوم»؛ شعاری که در عین مخالفت با استبداد سلطنتی، از مرتبه اجتماعی آنها نیز حکایت داشت. {۷۰}

با توجه به این که میلشیا تا فتح باستیل کمتر از یک شبانه‌روز فاصله داشت، مضحک است که با این حال تا خود زمان سقوط قلعه هم هنوز معلوم نبود که تا چه اندازه به نفس قیام متعهد باشد. در خلاصه‌ای نتیجه‌گیرانه آمده است که «نخستین انگیزه برای مسلح شدن، محافظت از شهر در مقابل غارت بود» و تنها پس از آن بود که دفاع از پاریس در مقابل لشگریان حکومتی، دغدغه میلشیا شد. {۷۱} تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که اگر سلطنت بنای ناسازگاری نگذاشته بود روز ۱۳ جولای قیام با مذاکره پایان می‌یافت. مجمع ملی، مطالبات خود را به «بیرون کشاندن لشگریان اضافه بر معمولی که در اطراف پاریس و ورسای استقرار یافته‌اند، و تاسیس گاردهای بورژوازی» محدود کرد، و این نخستین بار بود که صراحتاً از میلشیا‌های شهروندی حمایت می‌کرد. {۷۲} این نهاد قانون‌گذار^{۶۹}، از مجادله‌برانگیزترین دلیل قیام، یعنی عزل نکار، هیچ نگفته بود. نمایندگان پیشنهاد کردند که هشتاد عضو مجمع برای برقراری صلح به پاریس اعزام شوند اما لویی شانزدهم این پیشنهاد را قویاً رد کرد. {۷۳} قیام، در نبود یک راه‌حل سیاسی آشکار، ادامه یافت.

از توصیفات که از میلشیا‌ی بورژوا شده است چنین پیدا است که عمدتاً از واجدین حق رای در انتخابات منزلت سوم تشکیل شده بود. شاهی از این صحبت کرده است که صفوف میلشیا‌ی بورژوا با «تجار، استادکاران و خرده مالکین» خوشنام پر شده بود و در عین حال قید می‌کند که میلشیا شامل « Palais-Royal callers^{۷۰}، کارمندان دفاتر قضایی^{۷۱}، شاگردهای اصناف، و سربازان فراری» که از ۱۷۸۷ در جنبش‌های اعتراضی در پاریس حضوری پررنگ‌تر از بقیه داشتند نمی‌شد. {۷۴} این روایت با اعلامیه منطقه سن-مگوئل مطابقت دارد که فراخوان داده بود تا «تک تک شهروندان تاجر یا صاحب کسب‌وکار به منظور جلوگیری از بی‌نظمی‌های بیشتر، نظیر آنچه هم اکنون در پاریس در حال رخ دادن است، دست به کار دفاع» شوند. {۷۵} در این اثناء به آنها که مرتبه اجتماعی پایین‌تری داشتند کاری محول نشد. صورت اسامی بجامانده از منطقه پتی-سن-آنتوان، بنا به تحلیلی که رز از آن به دست داده

⁶⁹ the legislature

^{۷۰} م. متاسفانه معنای این واژه را نیافتم و تلاش‌هایم نیز برای برقراری تماس با نویسنده مقاله و کسب اطلاع از وی نتیجه‌بخش نبود.

⁷¹ legal clerks

است، عمدتا شامل مردانی است که به «تجارت و تولید» مشغولند (۵۴ درصد) و ملازمین^{۷۲} فاقد دارایی و کارگران فقط هفت درصد از اعضای میلیشیای این منطقه را تشکیل می‌دادند. {۷۶} به بالای طیف اجتماعی که بنگریم، پیدا است که هیچ یک از اشراف برجسته مشارکت نداشته اند، به استثناء - علی‌رغم میلش - «رییس کل تجار»^{۷۳}، ژاک دو فلسز. به این که حین قیام مکاتباتی میان رده‌های ممتاز پاریس و مناطق برقرار بوده باشد اشاره‌ای نشده است.

قیام باستیل ذیل یک هویت شورشی به معنای واقعی کلمه طبقه متوسطی به انجام رسید، و با تلاش برای دفع تهدیدهای آنها که در مراتب اجتماعی بالاتر و پایین‌تر بودند. به گفته یکی از شاهدین، مناطق «یک میلیشیای بورژوا شکل دادند تا با توطئه‌های بزرگان و آشوب اراذل مقابله کنند» که از سوی هر دو مورد تهدید بودند. از آنجا که گروه نخست حمله نمی‌کرد، میلیشیای بورژوا علیه ندارها اقدام کرد: «آن شب آنها با سلاح‌هایی که از فروشگاه‌های شهرداری و گارد شهر تهیه دیده بودند همه ولگردها را خلع سلاح کردند.» {۷۷} شاهی دیگر مقایسه‌ای کرده است میان «نظم خوبی که شهروندان شجاع شهر حاکم ساختند» با «صحنه‌های هولناک و نفرت‌انگیزی که بخشی جدایی‌ناپذیر از قیام‌های مردمی است» که افراط‌کاری‌هاشان «دل شهروندان صلح‌دوست را از وحشت آکنده می‌کند.» {۷۸} حال دیگر ایده میلیشیای بورژوا، شدنی و دوام پذیر به نظر می‌رسید چرا که کم و بیش می‌دانستند چه کسانی در دو سو {ی طیف اجتماع} در زمره‌شان نیستند.

گواهی‌های مشارکت‌کنندگان از وقایع ۱۳ جولای عمدتا همین لحن و حال و هوا را دارد. یکی از فرماندهان محلی، طالب «ریاست بر میلیشیای بورژوا» شد «تا مانع از غارت و آشوب از طرف آدم‌هایی با جایگاه اجتماعی نامعلوم که از پیش قاطی بورژواهای درستکار و شریف شده‌اند» گردد. {۷۹} قیام باستیل، در جهت وحدت بخشیدن به اجتماع پاریس نبود بلکه چنددسته‌گی‌ها^{۷۴} را تشدید کرد. در روایت دیگری، بر تباین میان امتیازات اجتماعی مناطق و تمایل عموم جمعیت به اینکه به بازی راهشان دهند تاکید شده است: «درهای سالن‌های مجامع با انبوه شهروندانی که خواستار مسلح شدن بودند مسدود شده بود ... همه می‌خواستند در راهپیمایی نظامی شرکت کنند» {۸۰} و البته فقط برخی گزینش می‌شدند.

⁷² compagnons

⁷³ Prévôt des marchands

⁷⁴ divisions

و با این حال تعجبی ندارد که بسیاری مناطق از بابت به خدمت گرفتن همه شهروندان موجود در یک میلیشای بورژوای نظام‌یافته مشکل داشتند. یکی از مقامات در جمع‌بندی‌اش از گزارش‌های ارسالی به عمارت شهرداری نوشته است که «آشوب و سردرگمی بسیاری از مناطق بزرگتر را زمینگیر کرده بود»، چرا که مجمع‌ها در تقلا بودند تا به موثرترین نحو ممکن گشت‌زنی و نظارت پلیسی بر شهر را به انجام برسانند. برخی دیگر شاید به خاطر مشارکت کم در تنگنا بودند چرا که آگهی‌های دیواری‌ای که در روز ۱۴ جولای نصب شده بودند هنوز از «شهروندان» می‌خواستند تا «همگی در مناطق خود حضور پیدا کنند». فعالیت‌های پلیسی مضاف بر اینها نیز میلیشیا را گرفتار کرده بود، مثلاً لازم بود اشرافی که - اغلب حین تلاش برای فرار از شهر - بازداشت شده بودند را برای بازجویی به ستادها بیاورند. {۸۱}

تا غروب روز ۱۳ جولای، پیروزی میلیشای بورژوا بر شورشیان فقیرتر^{۷۵} دیگر مسجل شده بود. به نوشته یکی از شاهدین: «وصف جنبشی که در پاریس رخ داد ناممکن است، و این منظره مبهوت‌کننده خیابان‌ها، و carriage circles^{۷۵} و فروشگاه‌ها که هیچکدام باز نیستند.» {۸۲} میلیشا در پی آن بود تا به واسطه خلق «تصویری از نظم و فرمانبرداری در میانه آشوب و هرج و مرج، و معطوف ساختن همه اراده‌های فردی به سمت هدفی یکسان: صیانت عمومی»، قیام را آرام ساخته و هدایت کند. {۸۳} کشیشان همدل گاه به گشت‌ها می‌پیوستند و به منظور آرام کردن اوضاع، جلودار بسیاری از واحدها در حین گشت‌زنی، کشیش‌ها بودند {۸۴}، که البته با توجه به اینکه تقسیمات مناطق عمدتاً بر تقسیمات کلیسایی منطبق بود و گردهمایی‌های مناطق در کلیساها انجام می‌گرفت تعجبی هم ندارد.

با این حال از آنجا که میلیشای بورژوا درصدد بود تا کار خلع سلاح فقرا را به پایان برساند، ستیز اجتماعی آشکار تا شب ادامه یافت. به گفته شاهدی اهل بریتانیا «با فرا رسیدن شب، از کسانی که شب پیش خود را مسلح کرده بودند فقط عده بسیار اندکی به چشم می‌خوردند. برخی اما از تسلیم سلاح‌هاشان سر باز زدند، و در برخی موارد شاید به سرقت هم مبادرت کرده باشند. شاهد بریتانیایی ادامه می‌دهد که «مُچ بسیاری از این بدبخت‌های فلک‌زده را حین عمل گرفتند و اعدامشان کردند.» {۸۵} در روایت دیگری صراحتاً آمده است که «مجازات یک سرقت ساده که توسط فرد مسلحی انجام گرفته باشد این بود که همانجا گلوله‌ای در سرش خالی می‌کردند.» {۸۶} میلیشا، زندانیانی که توده‌های مردم روز پیش آزادشان کرده بودند را از نو دستگیر کردند، به استثناء آنها که بابت بدهی در حبس بودند.

^{۷۵} م. متاسفانه معنای این واژه را نیافتم و تلاش‌هایم نیز برای برقراری تماس با نویسنده مقاله و کسب اطلاع از وی نتیجه‌بخش نبود.

{۸۷} برخلاف آنچه که در آزادسازی زندانیان باستیل در روز بعد، که مورد معروف‌تری است، رخ داد {در اینجا} تصویری که از مجرم بودن طبقه فرودست وجود داشت برای میلشیا کاملاً پذیرفته بود.

در نیمه شب ۱۴ جولای ۱۷۸۹، میلشیا بوزوا دیگر کنترل خود را بر خیابان‌های پاریس کامل کرده بود. کمیته مرکزی در عمارت شهرداری در یک گزارش^{۷۶} صبحگاهی به مجمع ملی از این لاف می‌زند که «اغلب افراد منفرد خلع سلاح شده و سر و سامان داده شدند.» {۸۸} میلشیا، تحت یک برنامه له-متمولین و علیه-عموم مردم، شورشیان ۱۲ جولای را به زور کنار زده و رهبری خود را بر قیام پی افکند. واکنش‌های شدیداً کیفرجویانه علیه آشوب و بی‌نظمی شیوع یافت. {۸۹} واژه میلشیا بوزوا به دقت انتخاب شده بود، و موثر هم بود: وسیله‌ای بود برای به حاشیه راندن آن عناصر اجتماعی‌ای که تصور می‌شد نظم‌پذیر نیستند، و مستولی ساختن {ستادهای} مناطق رای‌گیری بر شهر.

میلشیا، که خود علیه غارت سن-لازار توسط مردم واکنش نشان داده بود، به تکاپو افتاد تا به هر ضرب و زوری که شده ملزومات و بخصوص اسلحه گرم جور کند. هدایت بخش اعظم این تلاش‌های را ستاد عمارت شهرداری برعهده داشت: تمامی وسائل نقلیه‌ای که قصد ترک شهر را داشتند به سمت میدان دو گرو هدایت می‌شدند تا تجسس شوند، و تمامی سلاح‌ها برای استفاده شورشیان مصادره می‌شد. {۹۰} ستاد مرکزی همچنین سی و پنج بشکه باروت یافت‌شده در قایقی در رود سن را مصادره و بازتوزیع کرد. {۹۱} با این حال از آنجا که سلاح‌های یافت‌شده در روز ۱۳ جولای بسنده نبود، عمارت شهرداری اجازه جستجوی لیزاولید^{۷۷} را در صبح روز چهاردهم صادر کرد و در آنجا بود که میلشیا بزرگترین زرادخانه خود را یافت. مشهور است که پس از آن توجهات به جستجوی باروت بیشتر، که تصور می‌رفت در قلعه باستیل باشد، معطوف شد.

در قشون‌کشی باستیل^{۷۸} اضطرار وضعیت تا اندازه‌ای بر میل میلشیا به حفظ نظم می‌چربید و از این نظر، انسجام میلشیا بوزوا را در بوته آزمون قرار می‌داد. یک هیات نمایندگان از منطقه سن-پل، به ریاست کشیش محلی‌شان، نخست از فرمانده باستیل، مارکی دو لئه خواهش کردند اجازه دهد قلعه را جستجو

⁷⁶ communiqué

⁷⁷ م. خانه معلولین جنگی

⁷⁸ Bastille standoff؛ م. منظور از standoff موقعیتی است که در آن دو گروه یا جمعیت برای نبرد رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند اما توازن قوا به گونه‌ای است که هیچیک اقدام به حمله نمی‌کنند. معادل فارسی دقیقی برای آن نیافتم اما دوستی قشون‌کشی را پیشنهاد داد که آن را مناسب‌تر از انتخاب‌های دیگر یافتیم.

کنند. {۹۲} اما زمانی که درگیری آغاز شد، چنانکه در روایتی آمده است، «سرسخت‌ترین بورژواهای هر منطقه با نطق‌های آتشینی همشهریان خود را به تلافی این بی‌حرمتی دعوت کردند» و احتمالاً بسیاری را که همان روز پیش خلع سلاح کرده بودند به شرکت در نبرد فراخواندند. {۹۳} اما غلبه با شبکه میلیشیای بورژوا بود. بنا به تحلیلی که رود انجام داده است، ترکیب شغلی اعضاء «فاتحین باستیل»^{۷۹} مشابه با ملیشیای «پتی سن-آنتوان» در روز قبل بود: عمدتاً متشکل از استادکاران، پیشه‌وران و صنعتگران - یعنی رای‌دهندگان متعلق به طبقه سوم و مادون‌های بلافصل معتمدترشان - حال آنکه مزدبگیران همچنان «بلا‌تردید اقلیت» {۹۴} بودند.

نبرد بر سر باستیل و فتح آن، نظم اجتماعی شکننده‌ای را که میلیشیای بورژوا برای پروراندنش تلاش کرده بوده ناپایدارتر ساخت. سقوط این قلعه، به زودی تظاهرات عظیمی را به سمت میدان دو گرو در پی داشت، جمعیتی از «فاتحین باستیل: میلیشیای مردم، گاردهای فرانسوی»، که توپ‌های جنگی و زندانیان را همراه می‌آوردند. رویدادی بود شبیه به روزهای جشن: پارچه‌های تزیینی که مخصوص مراسم مذهبی بود را از بالکن‌های مسیر تظاهرات آویزان کرده بودند، جمعیت در خیابان‌ها صف بسته و پیروزی نیروهای فاتح را جشن می‌گرفت. حتی مرگ فرمانده باستیل، لُنه، و معاونش، و بسیاری که در حمله به گاردهای باستیل کشته شدند، از تب و تاب جشن و سرور نکاست. {۹۵} بی‌نظمی نیز پس از آن فروکش نکرد چرا که شایعات حمله متقابل نیروهای سلطنتی، پاریس را در آشوبی جدید فرو برد.

در شب‌های چهاردهم و پانزدهم، با فزونی یافتن ترس و وحشت ناشی از حمله قریب‌الوقوع نیروهای سلطنتی، بسیج از قشری به قشر دیگر گسترش یافت. در روایتی آمده است که «همه خیابان‌ها سنگربندی شد». میلیشیای بورژوا موقتاً عده خود را به ورای محدوده شهروندان فعال شهر، و حتی مرزهای جنسیتی و سنی گسترش داد: «همه شهروندان: زنان، کهنسالان و کودکان، منتظر حمله دشمن بودند، و مقدار زیاد پاره سنگ و ادوات جمع کرده بودند تا در صورت ورود سربازان به داخل شهر، بر سرشان پرت کنند». شایعاتی بود مبنی بر اینکه حمله اصلاً شروع شده است و توپی که حوالی ساعت ۱ بامداد شلیک شد چندین محله را هوشیار کرد. از ساکنین خواسته شد که نخوابند، از بیم آنکه در صورت حمله دشمن کمک همه لازم خواهد شد: «کل پاریس سر پا بود». {۹۶}

اما با آرام گرفتن ترس‌ها و نگرانی‌ها در روز ۱۵ جولای، میلیشیای بورژوا مجدداً کنترل خود را برقرار ساخت. شاهدی به این اشاره کرده است که «تعداد قشون بورژوا به طرز شگفتی افزایش یافت، کل شهر

⁷⁹ Vainqueurs de la Bastille

مملوء از مردان مسلح بود، همگی رهبر داشتند و همه به صف رژه می‌رفتند.» از هر یک از دروازه‌های شهر و پل شرقی رود سن و غربی‌ترین پل آن رود، جمعی هزار نفره و مسلح محافظت می‌کردند. برای تمام نیرو به قدر کفایت اسلحه گردآوری شده بود و حال دیگر (پس از غارت باستیل) ذخایر عظیمی از باروت در دسترس بود. در روز شانزدهم جولای، حتی با آنکه نظم داخلی عمدتاً استقرار یافته بود، یکی از نمایندگان مجمع ملی در نخستین هیات نمایندگی و در بازدید از شهر، آن را «آکنده از شوک و ترس، و مسلح علیه هر بیگانه‌ای» یافت. {۹۷} شاه هنوز با بازدید از پاریس موافقت نکرده بود و شایعاتی از یک رژه پنجاه هزار نفره در ورسای در جریان بود. {۹۸} آن شب یکی از سفرای خارجی از این گله می‌کرد که «خیابان‌ها هنوز به هیچ وجه باز نیستند، و مردم هنوز مسلحند» {۹۹} میلیشیا عملاً شهروندان برقرار کرده بود.

میلیشیا بورژوا با آنکه در پرمخاطره‌ترین ساعات روز ۱۴ جولای به گسترش پایگاه اجتماعی‌اش تمایل داشت به طور کلی به بنیان‌هایش به مثابه نیرویی در سیطره شهروندان متمول وفادار ماند. هویت بورژوا تبدیل شد به ابزار اصلی سامان‌دهی و بسیج، و بواسطه آن بود که رویداد مرکزی انقلاب فرانسه شکل گرفت. قیام روزهای باستیل، که بسیج‌اش در تقابل مستقیم با آشوب قیام مردمی پیش از خود صورت پذیرفت، آشکارا در سیطره آن شهروندانی قرار گرفت که آنقدر ثروتمند بودند که از حق رای برخوردار باشند؛ اوضاع در انقلاب‌های شهرداری در شهرهای دیگر که در پی قیام باستیل رخ داد نیز به همین گونه بود.

گارد ملی و ستیزه‌گری اجتماعی، ۱۷۸۹-۱۷۹۰

رهبران پارسی، پس از کسب پیروزی در قیام باستیل، خلق یک میلیشیا بورژوای دائمی و اجتماعاً انحصاری را - که بعداً به نام گارد ملی غسل تمعید یافت - به مثابه عملی انجام شده پیش روی عموم مردم و حکومت ملی نهادند، همچون یک دستاورد انقلاب شهرداری پاریس^{۸۰} که تلویحاً در ۱۷ جولای از سوی لویی شانزدهم مجاز شمرده شد. شورشیان طبقه فرودست که آغازگر قیام باستیل بودند و در

^{۸۰} م. منظور از انقلاب‌های شهرداری (municipal revolutions) تحولاتی است که عمدتاً در ماه‌های جولای و آگوست سال ۱۷۸۹ در شهرداری‌های بسیاری از شهرهای بزرگ فرانسه رخ داد و طی آن، در نتیجه اعتراضات مردمی، مقامات پیشین اداره‌کننده شهرها کنار زده شدند و کسانی از ثروتمندان منزلت سوم جای آنها را گرفتند. در همان سطرهای ابتدایی مقاله نویسنده از شهرداری پاریس با صفت «نویا» یاد می‌کند که اشاره‌ای است به همین تغییر و تحولات. شایان ذکر است که «انقلاب‌های شهرداری» نامی است که بعدها به این رویدادها دادند.

برخی موارد تا پایان آن به حالت بسیج باقی ماندند، خود را در سیاست پارسی و ملی به حاشیه رانده شده و طرد شده دیدند. اما در «سال یک آزادی»، با تداوم، و در برخی موارد تشدید چنددسته‌گی‌های اجتماعی ستیزه‌گرانه میان شهروندان هویت‌های آشکارا بورژوا به طرز فزاینده‌ای کنار گذاشته شدند چرا که زیادی تفرقه‌انگیز بودند. بسیاری از چنددسته‌گی‌های اجتماعی جولای ۱۷۸۹ البته باقی مانده و به دشمنی و رویارویی مکرر میان گارد و عناصر کنارگذاشته جمعیت منجر شد.

البته پس از قیام باستیل، و به منظور کمک به شکل‌دهی به ترکیب گارد ملی جدیدالتاسیس و ماموریت‌های آن، هویت بورژوا همچنان غالب ماند. یک جریده منتشرشده در اواخر جولای، از نظرگاه یک منطقه پارسی که نامی از آن نبرده، نقش به‌تازگی نهادینه‌شده «گارد بورژوا» را - در آن زمان هنوز چنین خوانده می‌شد - «به سلامت نگاه داشتن ما^{۸۱} و مراقبت از مستمندان» توصیف کرده بود. به زودی مشخص گردید که این «ما»، «آن طبقه‌ای است که ما در دولت تشکیل می‌دهیم، بورژوازی». چنین قشری «علائق یکسانی دارد که آن را همبسته می‌سازد. خانواده‌های ما، بنگاه‌های ما، ثروت‌های ما، همگی وابسته به نظارت ما است.» دفاع از مالکیت، دلمشغولی اصلی گارد شد. جریده پیشگفته سپس به اجمال از کسانی نام می‌برد که «نمی‌توان در گارد بورژوا به کارشان گرفت»، بالاخص «آنها که برای معاش لازم است بی‌وقفه کار کنند.» ظاهراً مساله اصلی نداشتن وقت لازم برای انجام وظایف نبود، بلکه این نگرش منفی بود که این قبیل آدمها «تحصیلات کافی ندارند و از این رو آنچنان روشن‌بین نیستند که در موقعیت‌های مختلفی که در چنین جایگاهی با آنها مواجه می‌شوند بتوانند تصمیمات کلیدی اتخاذ کنند.» {۱۰۰} تصریح می‌شد که زیور فرهیختگی، که فقط کسانی با ثروت کافی از آن برخوردارند، همان آزمون متمایزکننده قابلیت از بی‌قابلیتی است.

چنددسته‌گی‌های مشاهده‌شده در قیام باستیل به زودی به مثابه یک چهارچوب سیاسی ملی اتخاذ شد؛ گواهِش آن که مجمع ملی در اندک زمانی، ذیل دو عنوانی که سریعاً شهروندی «فعال» و «منفعل» نام گرفتند، چنددسته‌گی‌های رسمی‌ای را خلق کرد. در روزهای ۲۰ و ۲۱ جولای ۱۷۸۹، سیزده پیشنهادی را در کمیته موسسان در مجمع ملی مطرح کرد که بنا بر آن، «حقوق سیاسی» از «حقوق طبیعی» متمایز می‌شدند. از آنجا که «حقوق طبیعی» به مثابه «حقوق منفعلانه» مفهوم‌پردازی می‌شد، حقوق سیاسی نیز «حقوق فعالانه» شد و به آنهایی تعلق می‌گرفت که مستقیماً سهمی در «نظام عمومی»^{۸۲} ایفاء می‌کردند. به

81 Bien nous garder

82 l'etablissement public

زعم سیز، فقط این قبیل مشارکت‌کنندگان «شهروندان فعال حقیقی، اعضاء حقیقی جامعه سیاسی هستند»، و از این رو است که حق رای دادن نیز منحصر به آنها است. {۱۰۱} این طرح سیز در ۱۴ دسامبر رسمیت یافت، و رسماً همه آنهايي که به اندازه «کار سه روز» را مالیات نمی‌دادند از حقوق شهروندی محروم شدند. {۱۰۲} این ممنوعیت به بخشی از قانون اساسی سال ۱۷۹۱ فرانسه بدل شد و تا آگوست ۱۷۹۲ نیز ملغی نشد. {۱۰۳} تمایزات مبتنی بر دارایی در سراسر فرانسه نهادینه شد و این وسیله‌ای بود برای تعیین بخشیدن به مشارکت سیاسی مستقیم.

اعضاء گارد ملی پاریس، همزمان با تحکیم قدرت‌شان، سریعاً در صدد برآمدن تا مشارکت‌کنندگان کم‌درآمد باقیمانده را از خدمت نظام کنار بزنند. اولیای امور، خلع سلاح کسانی که حین قیام در اواخر جولای به سلاح دست یافته بودند را در اولویت قرار دادند، و مناطق چندین نوع تشویقی برای تحویل دادن سلاح‌ها مطرح کردند، از جمله یک برنامه پول-در ازای-سلاح، به همراه یک پاداش اضافه برای بازگشت به کار. {۱۰۴} مجمع‌ها، از جمعیت رای‌دهنده‌شان خواستند تا بر زیردستان خود فشار اجتماعی اعمال کنند، و در این میان یکی از مجامع «همه شهروندان» را دعوت کرد به اینکه «تمامی اشخاص وابسته به خود را نظمی بخشیده و آرام کنند» {۱۰۵} هر کس که می‌خواست با اسلحه پاریس را ترک کند اسلحه‌اش مصادره می‌شد. {۱۰۶} گارد ملی اعلام کرد که رقیب نمی‌پذیرد.

حال حتی در میان شهروندان «منفعلی» که در روزهای باستیل در گارد بورژوا خدمت کرده بودند یک تعدیل نیروی گزینشی و تبعیض‌آمیز در جریان بود. در مقررات جدید، از هر منطقه فقط برای چهارصد پاسدار ملی فراخوان داده شده بود و همه کارگراها، پیشه‌ورها، خدمتکارها و اشخاص فاقد اقامتگاه دائمی، «مستثنی» شده بودند. به زعم کلیفورد، «مستثنی شدن» معمولاً به معنای «کنار گذاشته شدن» بود. {۱۰۷} حتی اگر فردی با ثروتی مختصر در میان چهارصد مرد منطقه خود جای می‌گرفت، لزوم تهیه یونیفورم گران‌قیمت گارد، مشارکتش را اغلب ناممکن می‌ساخت. برعکس، متمولین می‌بایست یا خود به گارد ملحق شوند و یا پولی پرداخته و جایگزین معرفی کنند. منطقه سن فیلیپ-دو-رول، دلیل این امر را بسیار روشن بیان کرده است: «گارد ملی صرفاً برای دفاع از «چیزهای عمومی»^{۸۳} نیست بلکه برای محافظت از دارایی نیز است.» {۱۰۸} آنها که مادون جایگاه اجتماعی لازم برای رای دادن جای داشتند یا می‌بایست پول می‌گرفتند - و به این ترتیب نفع مستقیمی در محافظت از دارایی می‌یافتند - و یا اگر غیر از این بود، برای آنکه بتوانند ملحق شوند یک تعهد مالی بس بزرگ از خود نشان می‌دادند.

اوضاع و احوال مشابهی به گسترش سریع میلشیاهای بورژوا در شهرستان‌ها در میانه و اواخر جولای ۱۷۸۹ منجر شد. شهرنشین‌ها، در واکنش به خیزش‌هایی که اغلب همزمان در نواحی روستایی و شهری در می گرفت و خبرهای قیام باستیل و خیم‌ترشان هم کرده بود، عمدتاً در هیات گاردهای شهروندی از نو تاسیس یافته متحد شدند. نخستین اقدام شهرداری جدید شهر تور این بود که در ۲۲ جولای، و در واکنش آشکار به «آشوب» مردمی‌ای که در شورش‌های مستمر نان «نمود یافته» بود میلشیاى خود را مجدداً شکل داد. {۱۰۹} اعضاء میلشیا، با این استدلال که آن شهر در زمان رژیم کهن دارای میلشیاى بورژوا بوده است، وجود سازمان خود را، «قانونی» می‌دانستند، و با این حال در ۳ آگوست برای یک «اساس‌نامه جدید» فراخوان دادند و آشکارا «سایر جاها نظیر پاریس، که حال یک گارد دائمی داشتند» {۱۱۰} را سرمشق خود قرار دادند. با افول سراسری خیزش‌های مردمی در اواخر جولای، واحدهای میلشیا تداوم حضور خود را ضروری اعلام کردند. {۱۱۱}

به زودی «گارد ملی» پاریسی به مدلی رسمی و قاعده‌مند برای تمام فرانسه بدل گشت. در روز ۱۰ آگوست، مجمع ملی، به ایجاد گاردهای محلی برای تک تک آن عده از شهرهای فرانسه که هنوز انقلاب‌های شهرداری در آنها به تشکیل گارد منجر نشده بود حکم داد. این فرمان همچنین توانایی شهرداری‌های سراسر کشور برای فراخواندن میلشیا به منظور مصاف با خیزش‌ها را رسمیت بخشیده و قاعده‌مند ساخت. قانون‌گذار، به طور اخص «ولگردها، آنها که کاسبی یا پیشه‌ای ندارند، و آنها که در جای ثابتی سکونت ندارند» را هدف گرفته بود. در مقدمه فرمان اعلام شده بود که «بی‌نظمی و آشوب» ابزارهایی شده بودند در دست «دشمنان کشور» که «به خاطر بر هم زدن نظم اجتماعی عالم، مستحق شدیدترین مجازات‌هایند.» {۱۱۲} مجمع که در همان ماه تضمین می‌کرد که «مقاومت در برابر ستم» در زمره «حقوق بشر و شهروند» جای دارد، همپای آن، کنترل‌های جدید قدرتمندی را علیه اعتراض مردم ایجاد می‌کرد. درست است که برخی گاردهای ملی شهرستانی، در مقایسه با پاریس، همه‌شمول‌تر بودند - مثلاً له مانس و بوردو هر دو صفوف خود را به روی همه ساکنین مذکر بزرگسال باز کردند - تأکید بر خاموش کردن نارضایتی اجتماعی همچنان برجا ماند. {۱۱۳} حال که الگوی گارد به اهداف خود در پاریس دست یافته بود، مجمع در پی آن بود که آن را برای به نظم درآوردن شهرستان‌های ملتهد استقرار بخشیده و استفاده کند.

حتی اگر بررسی را به پاریس جولای ۱۷۸۹ محدود نکنیم هم این ادعا که شهروندان «فعال» مایل نبودند که خود را بورژوا بخوانند یک افسانه است. جستجویی در کاتالوگ کتابخانه ملی^{۸۴}، ۱۵۶ نتیجه را در میان آثار منتشره در سال ۱۷۸۹ به دست می‌دهد: در عنوان اصلی یا فرعی هشتاد و سه عدد از آنها کلمه **bourgeois** هست، شصت و سه‌تاشان کلمه **bourgeoise** و ده‌تاشان کلمه **bourgeoisie**. اما با پیشروی انقلاب، تعداد مواردی که این سه کلمه در آنها استفاده شده است کم و کمتر می‌شود: چهل و چهار عدد در سال ۱۷۹۰ (۲۰-۱۴-۱۰)، سی و دو عدد در سال ۱۷۹۱ (۲۷-۳-۲)، چهارده عدد در سال ۱۷۹۲ (۱۰-۱-۱۳)، هشت عدد در سال ۱۷۹۳ (۶-۲-۰)، و صفر در سال ۱۷۹۴. {۱۱۴} از این افول تند چنین بر می‌آید که در سال ۱۷۸۹، کلمه بورژوا و همخانواده‌هایش تداعی‌کننده ستیزه بوده است و اینکه از آن سال به بعد مقامات و جریده‌نویس‌ها در روندی ثابت این واژه را از دایره لغات‌شان زدوده‌اند. با این حال آخرین دو جریده‌ای که صراحتاً توسط بورژواهای پاریس نوشته شده‌اند هنوز به طرز مشابه با ۱۷۸۹ بر نیاز به محافظت از - به قول یکی‌شان - «امنیت و دارایی شهروندان» تاکید می‌کنند. {۱۱۵} آن یکی صراحتاً ابراز می‌دارد که «منظور من از "بورژواهای حقیقی پاریس" تمام کسانی است که یک شان و منزلت^{۸۵}، یک خانه، یک اسباب تجارت، یک خانواده دارند». مولف این قبیل بورژواها را با «عوام خشمگین» مقایسه می‌کند که بابت آشوب‌های انقلاب مقصر شناخته می‌شوند و به این متهم می‌شوند که می‌خواهند در صورت بروز مشکلات بیشتر «غارت کنند ... خانه‌ها تان را». {۱۱۶} انقلابیون هرچند بیش از پیش تلاش می‌کردند تا در این رژیم جدید، بر اساس اصول برابری، از اظهارات تفرقه‌انگیز بپرهیزند، به قدرت سخن‌پردازی طبقه‌محور واقف بودند.

گارد ملی، شاید تا اندازه‌ای به خاطر بازسازمان‌یابی پرهیاهویش، عمدتاً در مقابله با اعتراضات پاریس در اواخر ۱۷۸۹ ناموثر بود. به گفته شاهدان، اعدام بی‌محاکمه دو مقام سلطنتی، لویی برتیه دو ساوینی و جوزف فالون دو دو، در ۲۳ و ۲۵ جولای توسط «عوام»، یا در عبارتی انتزاعی‌تر، «عوام انتقام‌جو» انجام گرفته است، عبارتی که برای توصیف شورشیان طبقه فرودست در ۱۲ جولای نیز استفاده شد. {۱۱۷} گارد ملی، علیرغم نظارتش بر رویدادها، مداخله نکرد. در ۱۵ آگوست، کارگران کارگاه‌های خیریه دولتی که به تازگی تاسیس شده بودند در مونتمار گرد آمدند تا برای برخورداری از حق کار کردن در روز عید عروج (پنجشنبه مقدس) اعتراض کنند. در جریده‌ای آمده که «پاریس بیمناک شد از توده کارگرانی^{۸۶} که

84 Bibliothèque nationale

85 un état

86 Ouvriers

روز به روز بر تعداد قابل ملاحظه‌شان افزوده می‌شد، و ما را به غارت تهدیدی می‌کردند.» {۱۱۸} از آنجا که ماموریت اعلان‌شده گارد ملی این بود که هم به اعتراضات پایان بخشد و هم «کارگاه‌ها را در تعطیلات قرار دهد»، چندین واحد گارد ملی به محل تجمع نزدیک شدند اما نتوانستند آنها را متفرق کنند. {۱۱۹} اولیای امور در پاریس که مصرانه می‌خواستند کارگران بیکار محل را ترک کنند پیشنهاد کردند که هریک بیست و چهار سُل گرفته و پایتخت را ترک کنند و مضاف بر این سه سُل دیگر نیز به حساب شهرداری به کارگران در «تک تک شهرها و روستاها» تا خود مرز اسپانیا پرداخت شود. {۱۲۰}

کارگران راه خود را پیش گرفتند و رفتند، اما مستمرا چالش‌هایی پیش روی اتوریته گارد ملی علم می‌شد. جوانان مسلح در هیات گروه‌های گشت فاقد مجوز در خیابان‌های پاریس جولان می‌دادند و مصونیت داشتند. {۱۲۱} برخی دیگر که عضو گارد ملی نبودند لباس گارد را می‌پوشیدند و در شهر باعث «بی‌نظمی» می‌شدند. {۱۲۲} منازعات کارگری بالا گرفت: شاگرد خیاطها در ۱۸ آگوست خواهان افزایش دستمزد شدند، ۲۱ آگوست نوبت شاگرد کلاه‌دوزها شد، و خدمتکارهای خانگی هم ۲۹ آگوست. {۱۲۳} گروه‌های می‌شود گفت بی‌شماری که خارج از قشر اجتماعی گارد ملی بودند برای یک حضور عمومی ولع داشتند، یا می‌خواستند از بی‌ثباتی فزاینده پایتخت استفاده کنند. گارد ملی کمتر کاری برای اثر گذاشتن بر روند وقایع «روزهای اکتبر» انجام داد، با تاخیر به راهپیمایی‌ای که در بعد از ظهر روز ۵ اکتبر به سمت ورسای به راه افتاد پیوست و حداکثر می‌توان گفت که به تسهیل برنامه رادیکال معترضین کمک کرد. اعتراض-کارزارهای^{۸۷} آن سال فقط پس از تصویب یک قانون نظامی جدید توسط مجمع ملی، متعاقب لینچ کردن (اعدام بدون محاکمه) یک نانوا، خاتمه یافتند. کنترل گارد ملی بر پاریس در بهترین حالت رقیق و ضعیف باقی ماند و این شاید به خاطر انزوای اجتماعی فزاینده‌شان بود.

در پاییز ۱۷۸۹ و پس از انتخابات، گارد ملی از سوی اشرافیت پاریس و متحدینش نیز با چالش‌هایی مواجه شد. با وجود نظر منفی و بدگمانی‌ای که حین قیام باستیل علیه اشراف وجود داشت، بسیاری پس از آن تحت فرمان فرمانده گارد ملی، مارکی دو لافایت، خدمت کردند. رای‌گیری میان اعضاء گارد در پاییز ۱۷۸۹ برای تعیین اعضاء ستاد فرماندهی گارد^{۸۸} به کارزارهایی له و علیه کانیدها شدن اشراف واجد تجربه نظامی منجر شد. {۱۲۴} در جراید محافظه‌کار از این صحبت می‌شد که برخورداری از رفاه و فراغت، و در نتیجه آن، منفعت نداشتن در وظایف محوله، مزایای مشخصی دارد؛ در این جراید همچنین

⁸⁷ protest-campaigns

⁸⁸ Etat-major-général

با این که افرادی با مشغولیت‌های تجاری در سمت‌های افسری قرار گیرند مخالفت می‌شد. {۱۲۵} یکی از آنها با ذکر نیاز به سلسله‌مراتب اجتماعی، «درجات و جایگاه‌های درهم و برهم و آشفته» گارد ملی کنونی را نکوهش کرده و اعلام می‌داشت که «دو جایگاه فرمانبرداری و فرماندهی به یک سان افتخارآمیزند.» {۱۲۶} رادیکال‌ها چنان که انتظار می‌رفت بیمناک شدند و یک جریده آنها حتی به خود لافایت هجمه آورد، به این عنوان که «آدم دربار است» و «چه به لحاظ شأن اجتماعی، چه ثروت و چه آرزوها و جاه‌طلبی‌هایش به اشرافیت تعلق دارد.» {۱۲۷} نتایج رای‌گیری یکدست نبود و با این حال این اظهارات بیش از پیش به حیثیت گارد آسیب زد و بیش از پیش میان آنها و «مردمان خرد»^{۸۹} فاصله انداخت: ژول میشله در اثر کلاسیک‌اش، «تاریخ انقلاب فرانسه» می‌نویسد که «گارد ملی به چشم مردم پاریس، یک اشرافیت بود.» {۱۲۸}

نافرمانی گسترده در قبال گارد ادامه یافت. در میانه سال ۱۷۹۰ اتفاقاتی رخ داد که حتی امتیاز ویژه و پایه‌ای گارد برای نظارت پلیسی بر پاریس را به مصاف طلبد. در فاصله ۲۰ می ۱۷۹۰ تا ۱۹ آگوست، دستکم ده اقدام به لینیچ کردن دزدها رخ داد که سه تایشان موفقیت‌آمیز بود. شورشیان، که رفتارشان آشکارا از رویگردانی‌شان از مقامات انقلابی خبر می‌داد، «خود عدالت را اجرا می‌کردند» و گاه برای اجرای مجازات حتی یونیفرم گارد ملی را به زور از تن مظنونین می‌کنند. {۱۲۹} یک علت اصلی این رفتار، تصور عموم از ناموثر بودن عملکرد گارد ملی در مقابله با جرم و جنایت بود. روزنامه **Moniteur universal** در ماه می آماری از جرایم ارائه داد: در فوریه ۱۷۹۰، رژیم جدید در قبال یک صد و هفتاد و هشت سرقت ارتكابی فقط هشتاد و هشت نفر را بازداشت کرده است حال آنکه در دسامبر ۱۷۸۸، پلیس پاریس به ازای چهل و پنج سرقت ارتكابی شصت و یک نفر را بازداشت کرده بود. {۱۳۰} شایعاتی بود مبنی بر اینکه گارد به فرار زندانیان کمک می‌کند: در ۳۰ می، جمعیت انبوهی که مدعی بودند دو جاعل بی‌اجازه زندان شارله را ترک کرده‌اند حول این زندان تجمع کردند. {۱۳۱}

در ۱۵ آگوست - نخستین سالگرد اخراج کارگران مونتمارتره - بئی^{۹۰} و مقامات شهرداری پاریس یک «اعلامیه علیه تجمعات فتنه‌انگیز» صادر کردند، در تلاش برای آن که نظرات را علیه افزایش سیل‌آسای موارد اجرای خودسرانه عدالت برانگیزند. در اعلامیه آمده بود که در میانه آشوب‌ها، «به گارد حمله شده است، اعضایش را تعقیب کرده‌اند و بهشان سنگ زده‌اند، و در این میان سه عضو گارد و یک افسر آسیب

89 menu people

90 Bailly

دیده‌اند.» هرچند که در اعلامیه دیگر از کلمه تفرقه‌انگیز بورژوا استفاده نشده بود، از «شهروندان نیک» پاریس خواسته بودند که به یاری گارد آمده و با تجمعاتی که «راهزنان و دیگر افراد دارای سوءنیت» شکل داده‌اند و اقتدار آنها را به مصاف می‌طلبند مقابله کنند. {۱۳۲} این صحبت‌های تلویحی درخصوص چنددستگی‌های اجتماعی را می‌توان در سرتاسر مطالبی که درباره لینچ کردن‌ها نوشته شده‌اند نیز یافت و در آنها نیز «مردم»، «جماعت»، یا «توده انبوه»^{۹۱} با اعضاء گارد ملی که می‌کوشیدند نظم را حفظ کنند مقایسه می‌شدند. {۱۳۳}

روایت‌هایی که به چنددستگی‌های اجتماعی ارجاع داشتند ادامه یافت، اما به نیمه سال ۱۷۹۰ که می‌رسیم دیگر سخن‌پردازی‌های صراحتاً «بورژوایی» جایی در دایره لغات مقامات انقلابی ندارد. این تغییر در تاکید شاید ناشی از این بوده باشد که میان تاکتیک‌های ضروری برای ساختاردهی به برهه اولیه انقلاب از یک سو، و وسایل لازم برای تحکیم انقلاب، از سوی دیگر، تفاوت وجود داشت - بالاخص از این رو که جمعیت مستمرا به نهادهایی که در پی قیام باستیل خلق شده بودند بی‌اعتمادی نشان می‌داد. منافع مبتنی - بر-طبقه، حال که جایگاهشان پس از اکتبر ۱۷۸۹ عمدتاً تحکیم شده بود، در سال‌های ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ در گفتمان‌های پرابهام‌تر در باب «نظم عمومی» پناه گرفتند. {۱۳۴} همچنین شاید با ظهور جنبش فدراسیون^{۹۲} در میان شهرستان‌ها در فاصله پاییز ۱۷۸۹ و تابستان ۱۷۹۰، معلوم شد که یک شیوه سخن‌پردازی همه‌شمول، تاثیرگذارتر است (جنبش فدراسیون ابتدائاً یک سری راهپیمایی‌های اعضاء گارد ملی بود که تبدیل شدند به نمایش همصدایی و یکدلی تمام جامعه فرانسه). گارد ملی که بیزاری «شهروندان منفعل» از یک نهاد پلیسی انحصارگرا را به چشم دیده بود، بیش از پیش درصدد پنهان کردن وجه تمایزهایی که اغلب هنوز داشت برآمد، هرچند که فقط تا اندازه‌ای در این کار موفق بود.

نتیجه‌گیری

همانگونه که انحصارها و محروم‌سازی‌های مبتنی بر مقولات نژاد و جنسیت همچنان برای درک خط‌سیر پیچیده انقلاب فرانسه اهمیت اساسی دارد، منازعه اجتماعی مرتبط با انگاره‌های طبقه را نیز نمی‌توان از برهه اولیه انقلاب فرانسه منفک ساخت. اغلب تفاسیر پیشین از انقلاب فرانسه، آن را حداکثر انقلابی دیده‌اند که به نحوی منفعلانه بورژوایی بوده است، حال آنکه از برخی لحاظ، واقعا یک بورژوازی خودم‌معرف در نیمه سال ۱۷۸۹ قدرت را قبضه کرد. یک میلیشیای بورژوای اجتماعاً انحصاری، با بهره

⁹¹ foule nombreuse

⁹² Federation

جستن از سابقه این نهاد در شهرستان‌ها، و با به حاشیه راندن عناصر ناباب قیام، کنترل رویدادهای «روزهای باستیل» را به دست گرفته و تصویری از توانمندی خود عرضه کرد که به تحمیل یک تسلیم مشروط به دربار سلطنت یاری رساند. خلف میلیشیای بورژوا، یعنی گارد ملی، عمدتاً در امتداد همان خطوط انحصار و طرد اجتماعی تاسیس یافت و در تداوم بخشیدن به تخصیص مبتنی بر-جایگاه اجتماعی در طول انقلاب نقش داشت. شهروندان متمول، هرگاه که در معرض تهدید قرار می‌گرفتند، هم مایل بودند که هویت بورژوایی‌شان را صراحتاً منحصر به قشر اجتماعی خود معرفی کنند و هم برای حفظ جایگاه اجتماعی‌شان در مقابل اقشار بالاتر و پایین‌تر از خود، ائتلاف‌هایی را رهبری کنند.

برای آنکه بتوان موضوع منازعات و هویت‌های اجتماعی مرتبط با «روزهای باستیل» و پیامدهای آنها را در مباحثات اخیر در باب مفهوم‌پردازی یک بورژوازی انقلابی فرانسوی یا در باب وجود و عدم وجود آن از نو ادغام کرد، لازم است که ایده جهان‌شمول‌گرایی انقلاب فرانسه که سارا مازا و دیگران به عنوان پارادایمی بدیل پیش نهاده‌اند، مجدداً به پرسش گرفته شود. رانه‌های انقلابی معطوف به آزادی و برابری را فقط در بستر ستیزه‌گری‌های مستمر بر سر طرد اجتماعی می‌توان به تمامی درک کرد. منافع خاص بالاخص منافی که، هرچند سست و نه چندان سفت و سخت، حول جایگاه اقتصادی افراد سامان یافته بودند، نقشی عمده در تعیین روند برهه‌های آغازین انقلاب فرانسه ایفاء کردند. درست است که با پیشروی انقلاب، یک شیوه سخن‌پردازی همه‌شمول‌تر از سوی نخبگان غلبه می‌یابد (البته نه در همه‌جا به یک سان)، اما این را نمی‌توان با عطف به ماسبق برای صحنه سیاسی سال ۱۷۸۹ - که به نسبت پاره‌پاره‌تر بود - صادق دانست، همچنین نمی‌توان دست پر زور منافع مالکیت خصوصی که به وجود خود اذعان داشت را نادیده گرفت. بورژوا توصیف کردن قشر اجتماعی خود، گزینه‌ای بود که انقلابیون در برهه متقدم انقلاب فرانسه، بالاخص آنگاه که از سوی مردم مورد تهدید واقع می‌شدند، به خدمت می‌گرفتند.

{پایان}

این مطلب ترجمه‌ای است از مقاله زیر:

Alpaugh, M. (2014). A self-defining "bourgeoisie" in the early French Revolution: the Milice Bourgeoise, the Bastille Days of 1789, and their aftermath. *Journal of Social History*, 47(3), 696-720.

doi:10.1093/jsh/sht108



از میکا آلیا در سالی که گذشت (۲۰۲۱) دو کتاب با نام‌های «دوستان آزادی: عروج جنبش‌های اجتماعی در عصر انقلاب‌های آتلانتیک» و «انقلاب فرانسه: تاریخچه‌ای به روایت اسناد» منتشر شد. کتاب قدیمی‌تر او «عدم خشونت و انقلاب فرانسه: تظاهرات‌های سیاسی در پاریس، ۱۷۸۷-۱۷۹۵» نام دارد.

آلیا، میکا. «یک «بورژوازی» خودمُعرف در اوایل انقلاب فرانسه: میلیشیای بورژوا، روزهای باستیل ۱۷۸۹، و پیامدهای آنها»، ترجمه‌ی خسرو آقایی، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۰/۱۱/۲۷، دریافت از: <https://radicald.net/It5f>

پانویس‌های نویسنده

۱. نقل شده در :

Jean-Sylvain Bailly, *Mémoires d'un témoin de la Révolution* (Genève, 1975), Vol. 1, 330.

۲. به عنوان نمونه نگاه کنید به

François Mignet, *Histoire de la Révolution française: depuis 1789 jusqu'en 1814* (Paris, 1824); Adolphe Thiers, *Histoire de la Révolution française* (Paris, 1834).

3. R.R. Palmer, *The Age of the Democratic Revolution: A Political History of Europe and America, 1760–1800*, 2 vols. (Princeton, 1959–64); Jacques Godechot, *La grande nation. l'expansion révolutionnaire de la France dans le monde de 1789 à 1799* (Paris, 1956).

۴. به عنوان نمونه نگاه کنید به

Charles Morazé, *Les bourgeois conquérants* (Paris, 1957); Elinor G. Barber, *The Bourgeoisie in Eighteenth-Century France* (Princeton, 1955).

5. Jürgen Habermas, *The Structural Transformation of the Public Sphere: Inquiry into a Category of Bourgeois Society*, trans. Thomas Burger (Cambridge, 1989). German original 1962.

6. Karl Marx, *The Communist Manifesto*, Part I.

7. Georges Lefebvre, *The Coming of the French Revolution*, trans. Palmer (Princeton, 1947).

8. Lefebvre, *Les paysans du nord pendant la Révolution française* (Lille, 1924); Albert Soboul, *Les sans-culottes parisiens de l'an II: mouvement populaire et gouvernement révolutionnaire, 2 juin 1793—9 thermidor an II* (Paris, 1958).

9. Edmund Burke, *Reflections on the Revolution in France* (London, 1790); Joseph de Maistre, *Considérations sur la France* (London, 1796).



10. François Furet, *Penser la Révolution française* (Paris, 1978), and *Marx et la Révolution française* (Paris, 1986).
11. Alfred Cobban, *The Social Interpretation of the French Revolution* (Cambridge, 1964); George V. Taylor, "Types of Capitalism in Eighteenth-Century France," *English Historical Review* 79 (1964), 478–97 and "Noncapitalist Wealth and the Origins of the French Revolution," *American Historical Review* 72, no. 2 (1967), 469–96; William Doyle, *The Origins of the French Revolution* (Oxford, 1980).
12. Sarah Maza, *The Myth of the French Bourgeoisie: An Essay on the Social Imaginary, 1750–1850* (Cambridge, 2003), 101.

۱۳. به همین سان، David A. Bell در

"Class, Consciousness, and the Fall of the Bourgeois Revolution," *Critical Review* 2-3 (2004) 323-51

تصریح می‌کند که حین انقلاب فرانسه «شناسایی گروهی که با اظهار مشترک هویت "بورژوا" وحدت یافته باشند ناممکن است {۳۳۳}».

Michael Sonescher نیز در

Sans-Culottes: An Eighteenth-Century Emblem in the French Revolution (Princeton, 2008), 363,

عنوان می‌کند که «به نظر می‌رسد مفاهیمی چون طبقه، مناسبت چندانی با رویدادهای انقلاب فرانسه ندارند.»

14. *Vers un ordre bourgeois? Révolution française et changement social*, ed. Jean-Pierre Jessenne (Rennes, 2007).

دیوید گاریوچ (David Garrioch) بیشتر استدلال‌های مشابهی در زیر آورده است:

The Formation of the Parisian Bourgeoisie, 1690–1830 (Cambridge, 1996)

برای کاربرت‌های بلند مدت‌تر این ایده همچنین نگاه کنید به:

Jerrold Seigel, *Modernity and Bourgeois Life: Society, Politics and Culture in England, France and Germany since 1750* (Cambridge, 2012).

15. Colin Jones, "The Great Chain of Buying: Medical Advertisement, the Bourgeois Public Sphere, and the Origins of the French Revolution," *American Historical Review* 101, no. 1 (1996), 13–40; Woodruff D. Smith, *Consumption and the Making of Respectability, 1600–1800* (New York, 2002); Leora Auslander, *Cultural Revolutions: Everyday Life and Politics in Eighteenth-Century Britain, North America and France* (Berkeley, 2009).

۱۶. از بین آثار متعدد نگاه کنید به:

Lynn Hunt, *Politics, Culture and Class in the French Revolution* (Berkeley, new ed. 2004); Jones and Rebecca Spang, "Sans-culottes, sans café, sans tabac: Shifting Realms of Necessity and Luxury in Eighteenth-Century France," in *Consumers and Luxury: Consumer Culture in Europe, 1650–1850*, eds. Maxine Berg and Helen Clifford (Manchester, 1999), 37–62; Jeremy Popkin, *Revolutionary News: The Press in France, 1789–1799* (Durham, 1990).

۱۷. این اصطلاح از بررسی‌های جونز (Jones) در باب فرانسه پیش از انقلاب در منبع زیر نشأت گرفته است:

'Bourgeois Revolution Revivified: 1789 and Social Change,' in *Rewriting the French Revolution* (Oxford, 1991), 114.



18. Jessenne; Henry Heller, *The Bourgeois Revolution in France, 1789–1815* (New York, 2006).
19. Lefebvre, *Coming*; Hans-Jurgen Lusebrink and Rolf Reichardt, *The Bastille: A History of a Symbol of Despotism and Freedom*, trans. Norbert Schurer (Durham, 1997); Jean-Clément Martin, *Violence et Révolution: essai sur la naissance d'un mythe national* (Paris, 2006).
20. Sarah Maza, "The Social Imaginary of the French Revolution: The Third Estate, the National Guard, and the Absent Bourgeoise," in *The Age of Cultural Revolutions: Britain and France, 1750–1820*, eds. Jones and DrorWahrman (Berkeley, 2002), 112.
21. Jacques Godechot, *La prise de la Bastille: 14 juillet 1789* (Paris, 1965), 238–52; George Rudé, *The Crowd in the French Revolution* (Oxford, 1959), 51–3; R.B. Rose, *The Making of the Sans-Culottes: Democratic Ideas and Institutions in Paris, 1789–92* (Manchester, 1983); Roger Dupuy, *La Garde nationale, 1789–1871* (Paris, 2010); Maurice Genty, "Les débuts de la Garde nationale parisienne (1789–1791)," in *Entre peuple et nation: la Garde nationale, 1789–1871*, eds. Serge Bianchi and Dupuy (Rennes, 2007), 151–64.

۲۲. روزهای باستیل در منابع زیر به تفصیل مورد بررسی قرار نگرفته است:

- Dale Lothrop Clifford, "The National Guard and the Parisian Community, 1789–1790," *French Historical Studies*, Vol.16, No. 4 (1990): 849–878; *ibid*, "Can the Uniform Make the Citizen? Paris, 1789–91," *Eighteenth-Century Studies* 34, no. 3 (2001): 363–82; and Andress, "Neighbourhood Policing in Paris from Old Regime to Revolution: The Exercise of Authority by the District de Saint-Roch, 1789–91," *French Historical Studies* 29, no. 2 (2006), 231–60.

۲۳. در خصوص نقش‌های میلیشیای بورژوازی شهر تور (Tours) نگاه کنید به:

- Béatrice Baumier, "De la malice bourgeoise à la Garde nationale: l'exemple de Tours des années 1760 à 1792," in Bianchi and Dupuy, 116–17.
24. *Réglement pour la Composition & le Service de la Milice bourgeoise de Caen, donné par Sa Majesté, à Versailles, le 27 mars 1780* (Caen, 1780).
25. *De la milice et garde bourgeoise de Lyon. Plantation d'un mai en l'honneur de M. Tolozan de Montfort, Prévôt de Marchands et commandant de cette ville, en 1786* (Lyon, s.d.).
26. Séverin Vialla, *Marseille révolutionnaire: l'armée-nation (1789–1793)* (Paris, 1910), 7.
27. *Quès-à-Co? ou Histoire des troubles et révolutions modernes de Marseille (Paris, 1789)*, 4–5; Jean-Louis Laplane, *Journal d'un marseillais: 1789–1793* (Marseille, 1989), 112–20.
28. *Plan d'une milice citoyenne, propose par A.M. *** Citoyen de Marseille* (Marseille, 1789), 1.
29. *Lettre de M à M.P., résidant à Paris, ou relation des principaux événements se sont passés à Aix en Provence, du 25 au 29 mars 1789* (S.l., s.d.), 12–14; Archives municipales de Marseille BB 358 140.

۳۰. رافه بلافارب (Rafe Blaufarb) مباحثات بر سر میلیشیاهای بورژوا را بازتاب‌دهنده شکاف‌های میان اشرافیت و

نخبگان شهری می‌داند، که دومی‌ها عموماً له میلیشیایها بودند.



Blaufarb, "La crise 'prérévolutionnaire' et les origines de la garde nationale en Provence," in Bianchi and Dupuy, 135–149.

چند میلیشیای بورژوازی دیگر در پاییز آن سال در نواحی دوردست تر ظهور کرد. شارتا هم در اواسط ماه می نیروی جدیدی برای مقابله با آشوب‌های نان و خیزش‌های روستایی سازمان داد:

Ordonnance concernant la formation d'une nouvelle milice bourgeoise. Des 7 & 8 mai 1789 (Chartres, 1789), 1.

31. *Déclaration de la jeunesse-citoyenne de Marseille, composant la Garde bourgeoise (S.l., 1789); Lettres de MM. Les Commissaires de la Jeunesse-Citoyenne, composant la Garde-Bourgeoise de Marseille, Ecrites à Messieurs les Députés des Trois Ordres de la même Ville, aux Etats-Généraux; avec Leurs Réponses* (Marseille, 1789).

32. Laffitte, 145.

۳۳. مرجع زیر، نقشی که آنها ایفاء کردند را «داستان» می‌داند:

Jean Chagniot, *Paris et l'armée au XVIIIe siècle: Etude politique et sociale* (Paris, 1985), 34–7; Genty, *Paris 1789–1795: L'apprentissage de la citoyenneté* (Paris, 1987).

۳۴. تیموتی تکت (Timothy Tackett) در مرجع زیر عنوان می‌کند که تقریباً تمامی نمایندگان آتی مجمع ملی که در آن

زمان در پاریس حضور داشتند علیه خشونت شورش‌های *Reveillon* صحبت کردند:

Becoming a Revolutionary: The Deputies of the First French National Assembly and the Making of a Revolutionary Culture, 1789–1790 (Princeton, 1996), 166.

35. *Lettres du Comte de Mirabeau à ses commettans*, no. 18.

36. Charles-Louis Chassin, *Les élections et les cahiers de Paris en 1789* (Paris, 1889), Vol. 3, 474–75.

۳۷. حکم در منبع از نقل شده است:

Ch. Comte, *Histoire de la Garde nationale de Paris, depuis l'époque de sa fondation jusqu'à l'ordonnance du 29 avril 1827* (Paris, 1827), 31–32.

38. Malcolm Crook, *Elections in the French Revolution: An Apprenticeship in Democracy, 1789–1799* (Cambridge, 1996), 8 and 17.

39. *Le nouveau Nostradamus, ou lettre d'un jeune parisien, sur l'Etablissement necessaire d'une Milice Bourgeoise dans toutes les Villes de France, & surtout dans la Ville de Paris* (Paris, 1789), 3.

40. Godechot, 237.

41. Archives municipales de Bayonne AA 51 17; Charles Jean-Marie Alquier, letter of 13 July, in H. Perrin de Bousac, *Un témoin de la Révolution et de l'Empire: Charles Jean-Marie Alquier (1752–1826)* (La Rochelle, 1983), 37.

42. Archives nationales de France C 26 [unnumbered].

43. Archivio di Stato, Torino, Archivi etrangere, Francia 235, 191.

44. *The History of the Bastille, with a Concise Account of the Late Revolution in France. To Which is Added, an Appendix, Containing Among Other Particulars, An Enquiry into the History of the Prisoner with the Mask* (London, 1790), 161.

افسران نظامی، به سهولت عموم لشگریان به قیام نپیوستند؛ نگاه کنید به:



Tardieu, Antoine-Charles, Marquis de Maleissye *Mémoires d'un officier des gardes-françaises* (Paris, 1897) esp. 63–64.

۴۵. توجیه دیگری که بعداً برای یورش باستیل اقامه شد این بود که آگه بورژوازی واکنش نشان نداده بود ممکن بود که شاه «به بهانه برقراری نظم به پاریس لشکرکشی می‌کرد. نگاه کنید به:

François Pagès, *Histoire secrète de la Révolution française, depuis la convocation des notables jusqu'à ce jour (1er novembre 1796)* (Paris, an V), Vol. 1, 136.

46. *Moniteur universel*, July 17–20, 1789.

47. *Procès-verbal des séances et délibérations de l'assemblée des Électeurs de Paris* (Paris, 1790), Vol. 1, 184.

48. *Essai historique et raisonné sur la révolution de France, en 1789 et 1790, ou lettre à Mme **** (Londres, 1790), 26.

49. *Les journées révolutionnaires de juillet 1789 à Paris: récit d'un témoin, destiné à sa famille de la région de Chauvigny-le-Blanc*, ed. Gérard Jarousseau (Chauvigny, 1989), 5.

50. Jean-Loup, bailli de Virieu-Beauvoir, *La révolution française, racontée par un diplomate étranger: correspondance du bailli de Virieu, ministre plénipotentiaire de Parme (1788–1793)* (Paris, 1903), 114.

51. Paul Barras, "Relation de la prise de la Bastille d'après le journal autographe de Barras," in *Mémoires de Barras, membre du Directoire* (Paris, 1895), Vol. 1, 329.

52. Archives d'Etat de Genève, P.H. 5259bis; Alquier, *ibid.*

53. *Moniteur universel*, July 17–20, 1789.

54. AN C 134 1.

55. Paul Barras, "Relation de la prise de la Bastille d'après le journal autographe de Barras," in *Mémoires de Barras, membre du Directoire* (Paris, 1895), Vol. 1, 329.

56. *Journal de la Municipalité*, "Introduction," undated.

57. AN C 134 9.1.

58. *Procès-verbal*, Vol. 1, 218.

59. Chassin, Vol. 3, 501.

60. Siméon-Prosper Hardy, *Mes loisirs, ou journal d'événements tels qu'ils parviennent à ma connaissance*, ed. Valérie Goutal-Arnal (Lille, 1994), 629–30.

61. AN, C 134 17.1.

62. Guidin de la Ferlière, "Lettres et journal de Guidin de la Ferlière," *Revue retrospective* 10 (1889), 8.

63. *History of the Bastille*, 162; *Essai historique*, *ibid.*

64. Jean-Baptiste Humbert, *Journée de Jean-Baptiste Humbert, Horloger, qui le premier a monté sur les tours de la Bastille* (Paris, 1989), 2–4.

برخلاف وی، اغلب روایت‌هایی که دیگر مشارکت‌کنندگان از وقایع به دست داده‌اند به صورت سوم شخص می‌باشند و به عوض کنش‌های فردی بر کنش‌های جمعی تمرکز کرده‌اند.

65. Philippe-Joseph-Benjamin Buchez, *Histoire parlementaire de la Révolution française* (Paris, 1834–8), Vol. 2, 94.



66. Johan Georg Wille, *Mémoires et journal de J.G. Wille, graveur du roi: publié d'après les manuscrits autographes de la Bibliothèque impériale par George Duplessis* (Paris, 1857), Vol. 2, 208.

67. M. Dusaulx, *De l'insurrection parisienne et de la prise de la Bastille, discours historique, prononcé par extrait dans l'assemblée nationale* (Paris, 1790), 12.

68. Wille, *ibid.*

69. Procès-verbal, Vol. 1, 187. See also *Les journées révolutionnaires de juillet 1789 à Paris: Récit d'un témoin destiné à sa famille de la région de Chauvigny-le-Blanc*, ed. Gérard Jarousseau (S.l., 1989), 5.

70. Hardy, *ibid.*

71. *History of the Bastille*, 162.

72. AN KK 642 309.

73. BN NAF 4121, "Journal des Etats généraux du 4 mai 1789 au 17 avril 1790, par le comte de Castellane," 71; Virieu-Beauvoir, 119.

74. *Ibid.*, 114.

75. AN C 134 18.1.

76. Rose, 52.

77. *Ibid.*

78. *Correspondance secrète inédite sur Louis XVI, Marie-Antoinette, la cour et la ville de 1777 à 1792*, M. de Lescure, ed. (Paris, 1866), Vol. 2, 371.

79. *Anecdote curieuse et aventure très singulière d'un citoyen de Paris, dans les dernières troubles de cette capitale, depuis le 13 juillet, jusqu'à l'arrivée du Roi, le Vendredi 17 du même mois* (Paris, s.d.), 2.

80. Louis-Abel Beffroy de Reigny, *Précis exact de la prise de la Bastille, rédigé sous les yeux des principaux acteurs qui ont joué un rôle dans cette expédition, & lu le même jour à l'Hôtel de Ville* (Paris, 1789), 40.

81. *Ibid.*

82. *La Semaine mémorable, ou Récit exact de ce qui s'est passé à Paris depuis le 12 jusqu'au 17 juillet* (S.l., 1789), 8.

83. Procès-verbal, Vol. 1, 262–63.

84. Michel de Cuieres, *Voyage à la Bastille, fait le 16 juillet 1789, et adressé à Madame de G., à Bagnols, en Languedoc, par Michel de Cuieres, Citoyen & Soldat* (Paris, 1789).

85. Edward Rigby, *Dr. Rigby's Letters from France, etc. in 1789*, ed. Lady Eastlake (London, 1880), 55–57.

86. July 18, 1789 letter of Gilbert Romme, in Alessandro Galante Garonne, *Gilbert Romme: histoire d'un révolutionnaire, 1750–1795*, Anne et Claude Manceron (Paris, 1971), 422.

87. *Historical and Critical Memoires of the General Revolution in France* (London, 1790), 239.

88. Quoted in Bailly, Vol. 1, 365.

89. Godechot, 248.

یکی از منابع، تعداد به دارآور یختن‌ها در میدان گروه را در روزهای باستیل بیست و سه عدد ذکر می کند، «به اندازه کل جمعیت در باستیل دزد اسیر کرده بودند»، نگاه کنید به:



“Cinq lettres sur les événements parisiens: 30 aout 1788–2 aout 1789,” *Annales historiques de la Révolution française* 28 (1956), 267–78

90. Wille, Vol. 2, 209.

91. Godechot, 247.

92. Fernan Nunez, *Un témoin ignoré de la Révolution: le comte de Fernan Nunez, ambassadeur d'Espagne à Paris (1787–1791)*, ed. Albert Mousset (Paris, 1924), 52.

93. Beffroy de Reigny, 62.

94. Rudé, 57.

95. Wille, Vol. 2, 208–9; Virieu-Beauvoir, 118; William Beik, “The Violence of the French Crowd from Charivari to Revolution,” *Past & Present* 197 (2007), 75–110.

96. Beffroy de Reigny, 96; *Le Grenadier patriote, ou Le despotisme détruit en France avec les détails les plus exacts sur la Révolution présente* (Paris, [1789]), 31.

منبع دیگری ادعا می‌کند که: «هر یک از مناطق با سنگرهایی محافظت می‌شد.» نگاه کنید به:

John Talbot Dillon, *Historical and Critical Memoires of the General Revolution in France in the Year 1789 from the Opening of the States General till the Framing of the Constitution on 6th August Following* (London, 1790), 259.

97. Maillot, “La Révolution à Toul en 1789,” *Annales de l'Est* 5 (1891), 548.

98. *Despatches from Paris, 1784–1790*, ed. Oscar Browning (London, 1909–10) Vol. 2, 241.

99. Archivio di Stato, Torino, Correspondencia estrangere, Francia. 235 191

100. District des ***. *Motion du 28 juillet 1789, Concernant la Garde bourgeoise de Paris* (S.l.,s.d.), 2–3.

101. Sewell, 106–7. *Sieyès, Préliminaire de la constitution: Reconnaissance et exposition raisonnée des Droits de l'Homme et du Citoyen* (Versailles, 1789), 13–14.

102. Michael Kwass, *Privilege and the Politics of Taxation in Eighteenth-Century France: Liberté, Égalité, Fiscalité* (Cambridge, 2000), 304

103. *Constitution française, présentée au Roi par l'Assemblée nationale, le 3 septembre 1791, et accepté par S.M. le 13 du même mois* (Paris, 1791) 14–15.

104. Rose, 55.

105. Ibid.

106. Louis Gottschalk and Margaret Maddox, *Lafayette in the French Revolution: Through the October Days* (Chicago, 1969), 133.

107. Clifford, “National Guard,” 851.

108. Ibid, 868.

109. Archives municipales de Tours, 1 D 1 1.

110. Ibid.

111. John Markoff, *The Abolition of Feudalism: Peasants, Lords, and Legislators in the French Revolution* (University Park, 1996), 282.

112. *Les Archives parlementaires de 1787 à 1860: recueil complet des débats législatifs et politiques des Chambres françaises*, eds. M.L. Lacaste et. al (Paris, 1879), Vol. VIII, 378.

در بخشنامه:

Extrait du Procès-verbal de l'Assemblée nationale. Du mercredi 5 aout 1789,

که پنج روز پیش از تصویب فرمان منتشر شد، همان موقع هم مجمع خواستار یاری ملیشیا‌های بورژوا کنونی در مقابله با



“les violences & voies de fait dont on use en différens lieux contre les propriétés & les personnes divers citoyens,”

و همچنین محافظت از انتقال و توزیع غلات شده بود. نگاه کنید به:

. Archives municipales de Saint-Quentin 3 D 2 77.

113. *Prospectus pour la formation & organisation d'une malice citoyenne en la Ville du Mans* (Le Mans, 1789), 1; *Règlement pour l'armée patriotique bordelaise* (Bordeaux, 1790), 2.

114. http://catalogue.bnf.fr/jsp/recherchemots_avancee.jsp?nouvelleRecherche=O&host=catalogue accessed November 28, 2011.

115. *Deuxième adresse d'un bourgeois de Paris à ses concitoyens. Par l'ami des Parisiens* (Paris, 1792).

همچنین نگاه کنید به:

Adresse à tous les bataillons de la garde nationale parisienne, à tous les négocians, marchands, banquiers, rentiers et autres propriétaires de la capitale et de toutes les villes du royaume (Paris, 1792),

که این قبیل بورژواها را فرامی‌خواند تا در مقابله با «راهزنانی» که در آن زمان سلطنت را به مخاطره انداخته بودند متحد شوند.

116. M. Jourdain, *Le vrai bourgeois de Paris* (S.l., s.d. [references suggest early 1792]), 6–7.

117. Virieu-Beauvoir, 122; BN FF 13713 “Journal des événements survenus à Paris, du 2 avril au 8 oct 1789; analyse des comptes rendus des séances de l'Assemblée nationale, etc., par un clerc de procureur au Châtelet,” 79a.

118. *La retraite des ouvriers de Montmartre* (Paris, 1789).

119. Guillaume Curtius, *Services du sieur Curtius, vainqueur de la Bastille, depuis le 12 juillet jusqu'au 6 octobre 1789* (Paris, 1790), 10.

120. *Instruction sur la marche & la forme de paiement des gens sans aveu sorties de Paris, en conséquence de l'arrêté de la municipalité de cette ville* (Paris, 1789). Archives municipales de Bayonne FF 607 88.

121. John Rylands Library, *Proclamations of the Revolutionary Period, 1789–1799, Vol. I. Assemblée des représentans de la Commune de Paris/Extrait du Procès-Verbal de l'Assemblée des Représentans de la Commune de Paris./Du lundi 17 aout 1789.*

122. Bayard, Vol. 1, 57.

123. “Lettres d'un attaché de la Légation de Saxe à Paris (1788–1790),” *Revue de la Révolution*, t.4 (1884), 39; BHVP MSS 869 « Recherches pour l'histoire de ce temps. 4 cahiers, commençant au 14 juillet 1788 et finissant au 19 novembre 1789,” 405–6; Hardy, BN FF 6687, 455; *Le Bulletin*, September 2, 1789.

124. Clifford, “Command Over Equals: the Officer Corps of the Parisian National Guard,” *Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History* 18 (1991): 152–65.

125. Louis-Alexandre d'Elbée, *Formation de la garde bourgeoise de Paris, d'après l'esprit et le caractère de ses habitants* (Paris, 1789).



126. *Discours sur le choix des officiers de la Garde nationale parisienne, prononcé le 12 août 1789, dans l'Assemblée générale du District des Filles Saint-Thomas* (Paris, 1789), 5.

127. *Adresse aux soixante districts de Paris, sur la nécessité d'exclure les Gentilshommes du corps de la Milice bourgeoise* (Paris, 1789).

برای یک احساس ضد-اشرافی عام‌تر نگاه کنید به:

Lettre à MM. les officiers de la garde bourgeoise de Paris (Paris, 1789).

128. Jules Michelet, *History of the French Revolution* (New York, 2008), Vol. 1, 244.

129. "Lettres d'un attaché," 72; Letter of Mme de Nermont in *Lettres d'aristocrates : la Révolution racontée par des correspondances privées*, ed. Pierre de Vaissière (Paris, 1907), 233; AN AFII 46, fol. 375, no. 51.

130. *Buchez*, Vol. 6, 144.

131. *Journal de la liberté*, May 30, 1790.

132. *Proclamation contre les attroupemens. De par M. le Maire, M. le Lieutenant-de-Maire, & MM. les Administrateurs au Département de Police. Du Dimanche 15 août 1790* (Paris, 1790).

133. "Lettres d'un attaché de Saxe," *Révue de la Révolution* 3 (1884) 72–3; SRI 4 ; JL May 30, 1790.

134. Andress, "The Denial of Social Conflict in the French Revolution: Discourses Surrounding the Champ de Mars Massacre, 17 July 1791," *French Historical Studies* 22, no. 2 (1999): 183–209.

